

اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

فنون تسخيرات كواكب و تسخيرات جن و انس

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالِ

مِنَ الْجِنِّ فَرَادُوهُمْ رَهَقًا

اللَّهُ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا

سراج الدين سكاكي

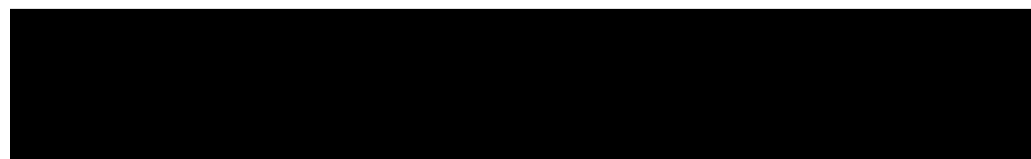
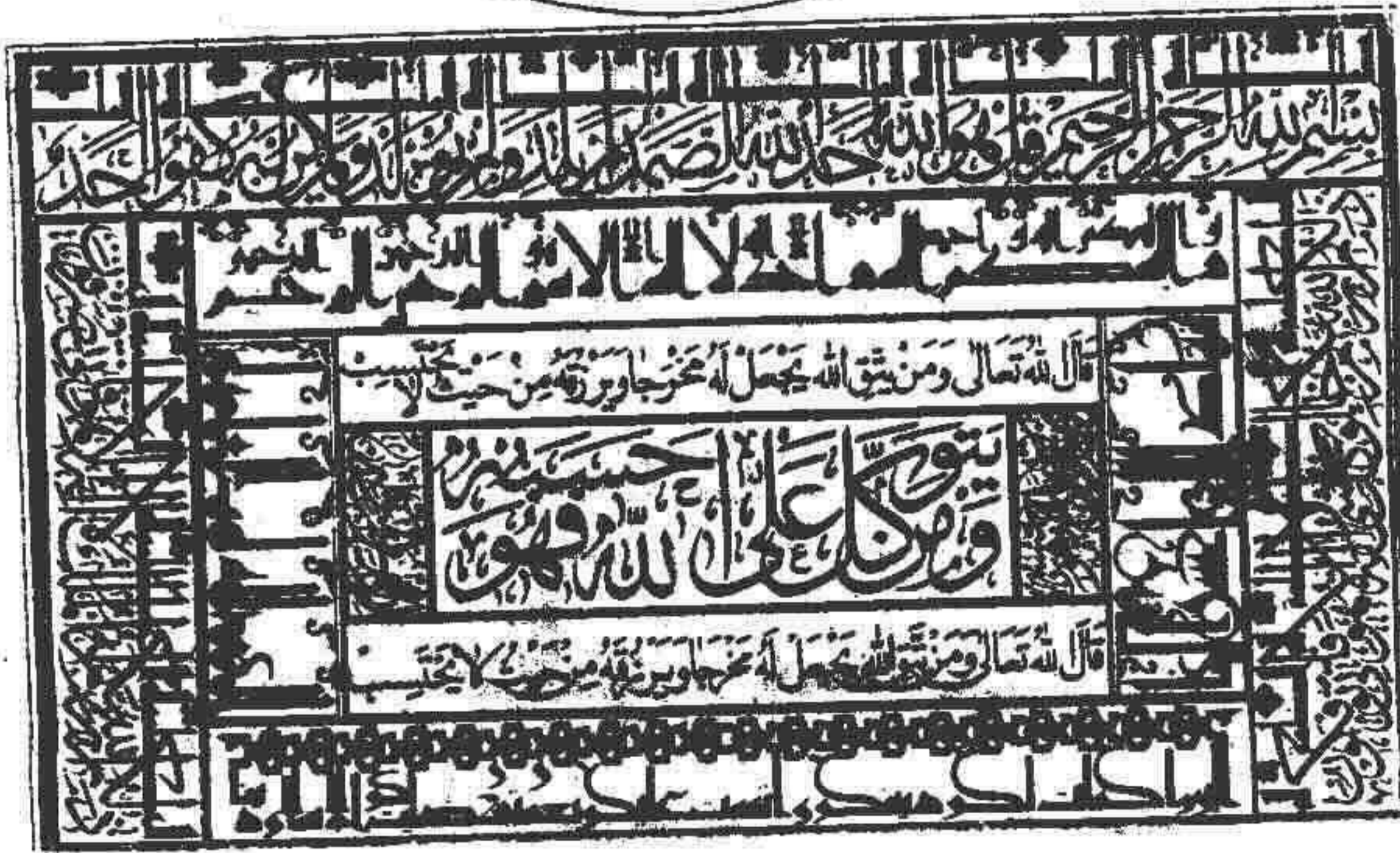
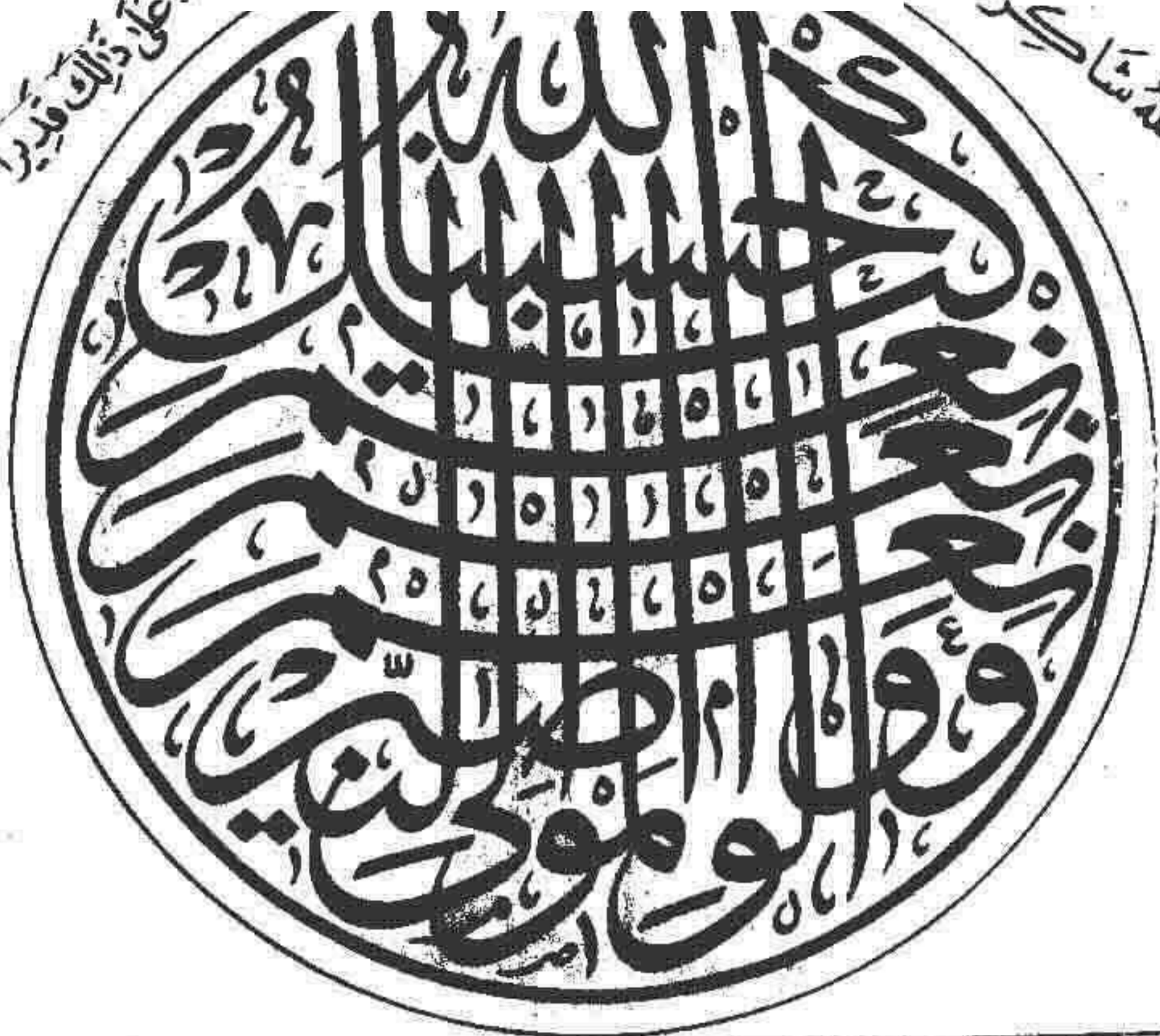
اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

اللَّهُ شَاكِرٌ عَلِيمٌ

اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرٌ



اللَّهُ وَلَا سِوَاهُ نَبِيَّ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِسْمِ اللَّهِ
 شکر و سپاس و ستایش مر خدا پر اجل جلالت که از بید کار طبایع و
 ارکانست در رود باد بر پنجا صبری که بهتر از انست و بانست
 اما چنین گوید موافق این محمد بن سراج الدین سکاکی که در بعضی
 در فنون شجرات کواکب و شجرات جن و انس و علم صفت و بعضی
 مشقت کشیدم و بعمل آوردم و خاصیت هر یکی رسیدم این
 مختصر را نوشتم تا به کسی برده و حفظی برسد تا بدعا یاد دارند
 شجر آفتاب از گفتار امام محمد سراج الدین سکاکی
 اگر خواهی که آفتاب را مسخر کنی باید که هر روز روزه داری
 و هر روز غسل کنی و بعد از آن جام زرد یا سرخ در پوشی
 و هر روز در وقت طلوع در وقت غروب در پیش آفتاب
 بیایستی و این بخورات را عجیب کنی و کوبها با زود محرمی
 که از زرسرخ بود میسوزد هر بار هشت مثقال و خود در میان
 این مندرک پایستی و ستها بر هم زنجانکه در پیش مالکان
 می ایستی و دایم این اسم را می خوانی چنانکه در ریل تو بیست
 بید آید و در هر روزی وقت غروب آفتاب خونی
 میکنی بر خون کدرست دهد اما آنکه خنجر کرده شده باید

۳
 کلان یعنی جان زرد کوزد
 کلان یعنی جان زرد کوزد

که از زود بود و چون خون کفی باید که ز زهار آن تربت ناستغنی تمام
نشیند از حد دل سپردن نیاید که روح ناطقه و نفسی استغنی
حرکت عظیم کند و در وجود تو فوئی عظیم بیدار آید و دل طبیان
شود ز زهار نفسی که آن اثر سلطنت با بر وجه صدوسی
یک روز بگذرد ترا بهیبتی عظیم پیدا شود و ضیاع سوی که هم
تو هیچ امیری و پادشاهی را قدر نماند و ایشان جمله از تو
بترسند و در پیش تو خود غامبند و جمله ضلایق از زن و مرگ
از تو بترسند و ترا دوست دارند و جمله خواهند که بخدمت
تو شوند و در پیش تو مسکنتها کنند و عال جهان از تو
در رخ ندارند و علمهای غریب بر تو مکتوف شود و چه حال
روز شود تمام پادشاهان اگر ترا ببینند بر خیزند بی موصی
و ترا از خود برتر بنشانند و در تو بنظر محبت دوستی
و تعجب نگاه با کنند و از تو جزای عجب صادر شود و آنکه
ترا در آن اختیار بود و فوایبهای عظیم بهیبت بر پیشی
و دایم روی تو رخشان بود و هیچ افتاد از دانهها و
کرم بود در پی مدت بر مثال کسی که دایم شبی است بود
ولی وجود تو عظیم توی شود و در پیوند های تو قوی است

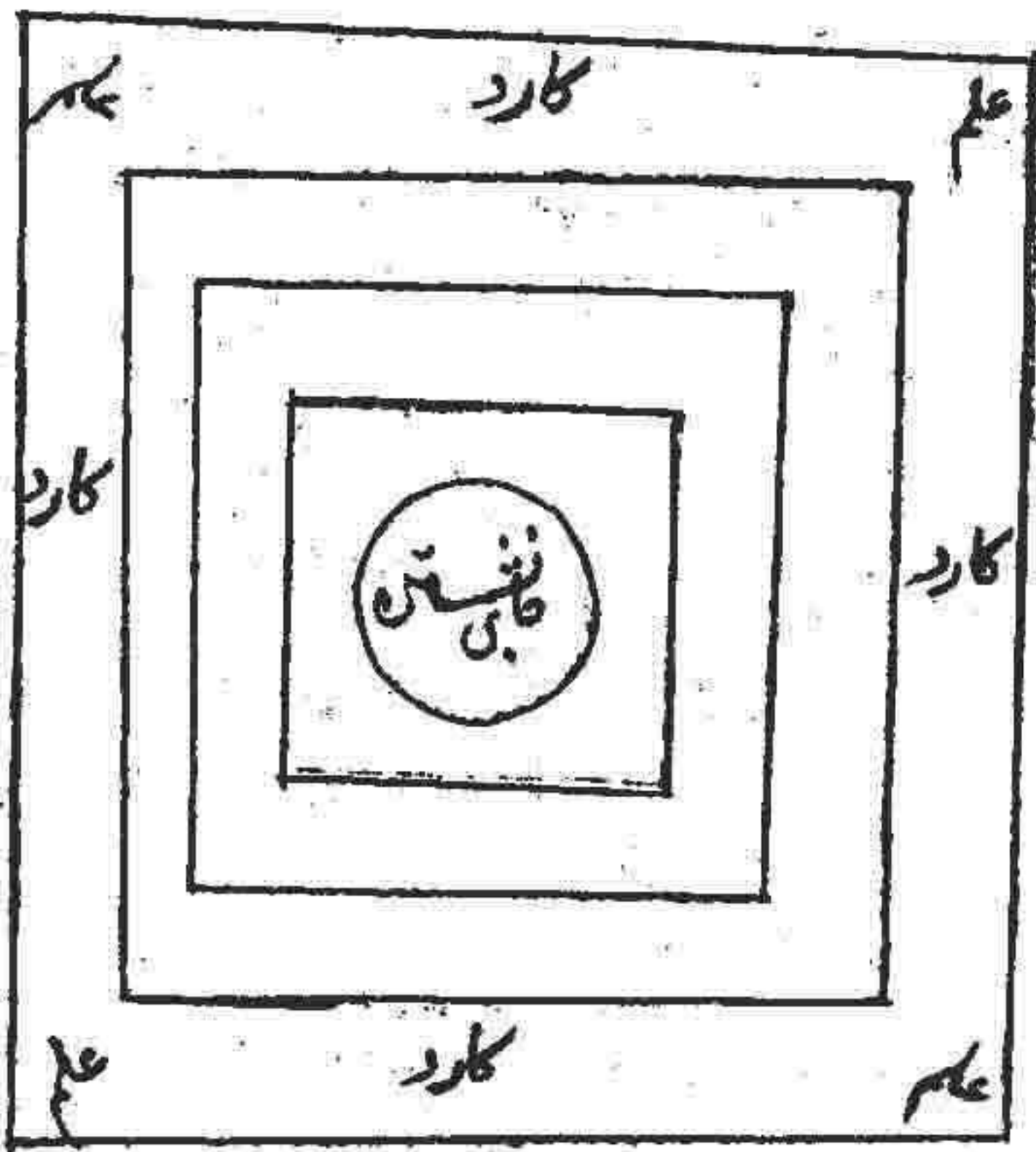
چنانکه اگر خواهد که او پیر از زمین بردارد با سانی تواند در او شستن و درین
روزه آخرین که پنجاه روز تمام میشود که در وقت سخن شدن کس است
از مندل در وقت حاجت بیرون آید و باز غسل کند و در مندل
در آید و در آن خانه که مندل کشیده باشد زود و در محله باز در یکی
سوی برآمدن افتاد و یکی سوی فرورفتن افتاب و در یکجا را
کلان باید کرد چنانکه در سر آمدن و فرورفتن افتاب عکس او
در آخر و اول روز در خانه افتد الله و درین مدت باید در حضور
باید بود و بخواند اسماء الله تعالی ششبار باید بود و در
هر روزی عزیمت شیخ را هزار و سیصد شصت و یکبار بخواند
و بر افتاد و عدد و حرز شافعی را هر روز صد بار بخواند و هر روز
و عدد و اگر فرصت باشد از قرآن آن قدری که تواند بخواند و در
دهم پنجاه روز چنان شود که جمله کنوز و دقایق روی زمین
از زیر و یا قوت سرخ بود و چیزها که تعلق شمس دارد بر روی
کشف شود و بدانند که تجارت و ارواح شمس بصورتها و نباتات
خوب یا نور رخسار میشوند هر روز دو بار و در شبها خواب از روی
برودوی از بزرگی خود در تعجب نمایند و دم بدم قوی تر شود
از حد بیرون زور آورد شود زنهار در خود عجب پیدا کنند و مثل

اینها را از بزرگی نام خدای تعالی غریب نهند و در نا جوی کعبه
بجایه و یکم شود و افتاد فرود رسد کا و سرخ از طرف مغرب
از آسمان پیدا شوند و سکا و زرد از طرف مشرق پیدا شوند
چنانکه رنگ این کا و را زرا چم بشوند محمل کردن و بر کا و
سواران باشند تا جهای ایشان از نور و در جاهای ایشان
از نور و مگر ای ایشان از نور و در یهای ایشان از نور و
و از ایشان بوکهای بهشت آید چنانکه این کسی بخورد شود
ایشان پیاوند در پیش روی بایستند تا این کسی نهوشی
با آید و بدین کسی سلام کنند و گویند ای بنده عزیز کرده
خدای و ای بنده قوی بقدرت خدای آید بدان عزت
داشت نام خدای و از برای عزت داشت تو بنده گرامی مبارک باد
ترا باد و سایر زمین تا آسمان چهارم و شادمانی باد ترا جزو
سلطنت بر دنیا و پادشاهان دنیا و بر جمله خلافتی وی بر
و تواضع بسیار کند و گوید خدای مزد دها و شمارا از
نیکی ای معزبان عالم نور گویند رحمت بسیار کند ای تا
را بنام خدای و امر خدای عزوجل از عالم بالا عالم سفلی
پیاوردی مقصود عرض کن تا مراد بیایی وی گوید مرا
مقصود دیدار شمارت و مطلوب از قدرت خدای

جل جلاله و غرض یادگار است از شما تا هر روز که مرا همان شما آرزو کند
 بدان نشانی شما را بخوانم شما را به بنیم و مرادای من حاصل شود و روح
 ناطقه شرقی سه اندکی مهره پروانه آرند سبز و بروی بنور تو چشم
 باشو نام بزرگ خدای تعالی و به او دهند و عهد بندند بدانکه
 مهره را پاک دارد و بزرگ در حین آنکه چشم هیچ کسی بروی نه افتد
 چون عهد و میثاق بر بندند نگاه بر خیزند و بروند تو بر مهره
 را نغمه بسیار کن و دعای کن تا ایشان از چشم تو غایب شوند
 روح ناطقه غری که اندکی مهره پروانه آرند زرد که بروی
 خطی سرخ نوشته باشو نام بزرگ خدای جل جلاله و بروی
 دهند و عهد بندند و گویند که زنها را این مهره را پاک دارد
 و هیچ کسی منهای تو ایشان را عذر بسیار گوید و دعا کن تا بغایتی
 که از نظر تو غایب شوند و توجیه از مندل پروانه آئی آن مهره
 مهره را خامت بسیار یعنی در انکشتی بکن و جان کن که در
 اندرون انکشتی ناسید ابا شد تا نظر کسی بروی نیفتد و هر که
 خواهی از اینجا پروانه کن و بخود بر آتش نه و غریبت را بکشد
 بخوان جمله حاضر شوند و آنچه تو فرمائی بکنند از سلطنت
 و عظمت و قیصر و طایفه و هر که سکاکی این عمل کردم
 و مقصود رسید و لیکن بگویم که چه حالهای دشوار و خونها

و دعای بسیار کرد و همچنان ب...

بی شمار دیدم و این قهقشهایی که مرا پس آید هزار بار از حرکت خود
 تو نیز هیچ عمل کنی بدان که چون آسان کرده ام تا هر که مبتدی این
 معنی را از هر این مقصود رسد اما زمین مندل را باید که کج
 نهد کند و چهار مندل یک بشد از زر یا از برنج و چهار خط مربع
 و یک خط مدور در آن درون آن یک بشد و بر چهار رگی مندل چهار
 علم زرد از حریر زرد بسیار بیزد و بر چهار رگی چهار کارد بیزد
 و شکل مندل چنین نماید که کشیده شده است



وقتی که در منزل است آید یعنی وقت برآمدن افتاب و وقت
 فرو رفتن در سایه و تا عزیمت را تمام بخوانند بیرون نیاید و باید
 چشم بر بخور دارد و چون بخور تمام شود و عدد عزیمت تمام شود و
 شافعی بخواند و کاردها را دور کند و علم را بماند و بیرون آید و
 احتیاج بروزه نیست پس وقت اگر ترسیده نباشد و در جاهای
 نیز که افتاب بروی افتد و آن که غیر نکند مگر در جاهای که
 افتاب بروی نه افتد که نجابت پدید شود و در جزو چیزهایی
 که منور بسیار بیند بهتر بود و اگر جاهای نجس بود و نبود
 باکی نیست خلافت قول ازنا رسنظاما ایسوی بکران که سجده
 فرموده اند از قیاسی سجده بغیر از خدای جل جلاله را نشاید
 افتاب مطیع است و هر که سجده کند برگز خودی نشود و بقولی که از قول
 و بقولی زندیق بود و اگر اینها بنویسند برگز شخصی نخر شود و اسما
 خواص ندهد و شخصی خشم گیرد و چون از منزل بیرون آید آفتاب
 بفرستد در وقتی که نزدیک بود بخوردن و این کسی را بوزانند
 و برادر زاده من چنین کرد بخواست و این مشهور است
 بعد از سوختن او من دانستم که چنین غریب کرد و بدین
 قول مذکور عمل کردم و نیک آمد و سخن شد و عالمیان نیز
 دانستند که من چه کرده ام و اینان چه کردند و الله اعلم و بخیر

که درین وقت شجر سوسن یا به سوسن نامیده است کندر سید زعفران
مشک زرد گل سرخ و هلیله زرد کل ثمار عود قنادی کفکداری
اسه بصری اینها را در یک کوب و عجین کن با کثیرا بوقت حاجت مسوز
آن حوز شافی که کندی بود در اول اینست **بسم الله الرحمن الرحيم**
اللهم انی اعوذ بنور قدسک و عظمت ظلمتک و بركتک
طلک من کل آفة و عاهة و من ظوارق اللیل فالنهار قلل
والانس الاطرافاً یطرق بخیر یا رحمن یا رحیم اللهم انت
عیاشی عنک اعوث و انت علانی عنک الورد و انت
عیازی عنک اعوذ یا من ذلت له الجبابرة و خضعت له
عناق النراعنة اعوذ بجلال وجهک من خزیك و من کشف
سیرک و من نسیان ذکرک و من انصیر عن ذکرک انا و من
لیل و نهاری و ذمی و قراری و ضعفی و اسفاری ذکرک
بشعاری و ثناؤک و ثماری لا اله الا انت تنزیها لا الهک
و تکریماً بسبجات و جهک اجرنی من خزیك و من سوء
عقابتک و من سیات عذابک و ارضنی فی صفتک و
عنایتک و عه علی بخیر عنک برحمتک یا ارحم الراحمین
وصلی الله علی محمد و آله الطیبین عن عیبت اینست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا السُّلْطَانُ الْمُسْتَعْلَى
 وَالشَّيْخُ الْقَاهِرُ حَقَّ عَيْطُنُونِي وَقَطْرُ هَيْمُونِي رَحْمَتِي
 طَرُونِي وَكِي كَوْرُونِي جَهُونِي رَأِي شِ ظَلَعِيمُونِي أَصْب
 يَا مَنَدَلَانِي ظَلَمِينَا دِينِي حَقَّ ارْعِيمُونِي وَ
 ضَلَمِينُونِي عَظِيمُونِي أَصْب دَعُونِي أَنْتَ الْمَلِكُ الْمُسْتَوِي
 حَقَّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ الْعَظِيمَةُ ^{تسخیر مشتری از قول}
 شیخ سراج الدین سکاکی رحمه الله علیه اگر خواهی هر مشتری را چنان
 باید که صد و شصت و شش روز روزه داری و در مدت شصت و شش
 روز هر روز هفتاد بار بخوانی عزیت تسخیرا و هر روز یکبار
 طهارت کن و در هر صد و شصت و شش روز یکبار در خانه پاک بپوش
 کن و آن خانه را پنج اند و در آن خانه مندی بکش و شش
 خطی پنجش مربع و یک مدور و هر روز و هر شب و هزار و در وقت
 یکبار این عزیت تسخیرا در میان نشسته بخوان و چون غایت
 تمام کنی این چهار اسم را بخوان و بر خود بدم و از مندل
 پروند آی تا اثر آسبی نرسد این چهار اسم اینست
 يَا شَمْعَلُو جَرِيش يَا حَبِلُو عَظِيمِي وَيَا ضَلَمُونِي
 وَيَا طَرُونِي وَيَا كَوْرُونِي وَيَا جَهُونِي وَيَا رَأِي شِي

در مدت صد و پنجاه روز درین مدت هر روز غسل باید
کرد و دو وقت یکی پیش یکی هر روز باید خواندن و در پنج
روز خونی باید کردن از هر چه دست دهد و هیچ حیوانی خود
نباید کشید بغیر ازین خون که از برای منتری میمانی چون هر روز
بگذرد از مدت پیشین دل وی طهارت شود و بهیبت عظیم در
دل وی پیدا شود چنانکه بند از در که دل از قفسش سینه وی
پروان مرا کند و جمله علما و قضات و مشایخ و اهل اعتبار
و براتواضع کنند و جمله مطیع او شوند و هر امداد در
شعبه بستر خود از نیکبختی که از زر مغربی بود بسیار باید
و چون جاهل روز بگذرد خوشتر را عظیم منصرف کنند و خفا
شود که هر که خواهد از عالمان و مشایخ و قضات و غیر آن هر چه
بگوید و هر منصبی که ایشان را باید تواند بختید و ایشان را
زی عمر خود را بداند و در خود برتری و وقار بیند چنانکه هم
خالق از رفتار و گفتاری در عجب باشند و هم عالمان
بوی مشغول شوند زنها را اگر نشانی نکرده بود خود را
از معرفت هیچ نگاه دارد که با دشمنان او بروی کار و
بی موصی تا معرفت بوی رسانند و بکشند و اگر کسی هیچ

کرده باشد باکی نباشد و چون در آخر صد و شصت و شش روز مح
شده باشد اندامهای وی بغایت گران شود و در پیش وی
مردم بسیار آیند و مال و زر و آنچه دارند بر وی عرض کنند و
بنده وی شوند و جمله علمای روی زمین از کلام و منطق و نحو
و علم تغیر و فقه و صناعاتهای مشکل که کسی نتواند کردن برو
ماشوف شود و آن اعلی را که تعاقب بخشتری دارد و آنچه صد
و سیست نفر بر سر خواهد تواند کردن و بر هر یای هر که خواهد
تواند کاشتند و جمله مقاصد و مطالب حاصل شود بی آنکه ویرا
اختیار بود اما جمیع شب صد و شصت و ششم شود و لوله زمین پیدا
شود و زحرم در آسمانها افتند و ابری از آسمان پیدا شود
زنها را آنکس نترسد و آن ابر سیدی وی متوجه شود و هیچ
زمانی صبر کنند آن ابر اکتسین نزدیک است و از میان آن ابر
دو صورت پیدا شود که از آن خوبتر محکم بنا شد برسان و دو
مرد و پیکر ایشان مانند دو کوه زرد بود و در پیش ایشان
دراز بود و در دستهای ایشان دو صلیب مابستد از نور و
از ایشان نور برزان بود با هر ضای عزوجل و ایشان سوا
بودند و حرکتی ایشان را چشمهای مختلف بزرگ مانند زهره و پیکر

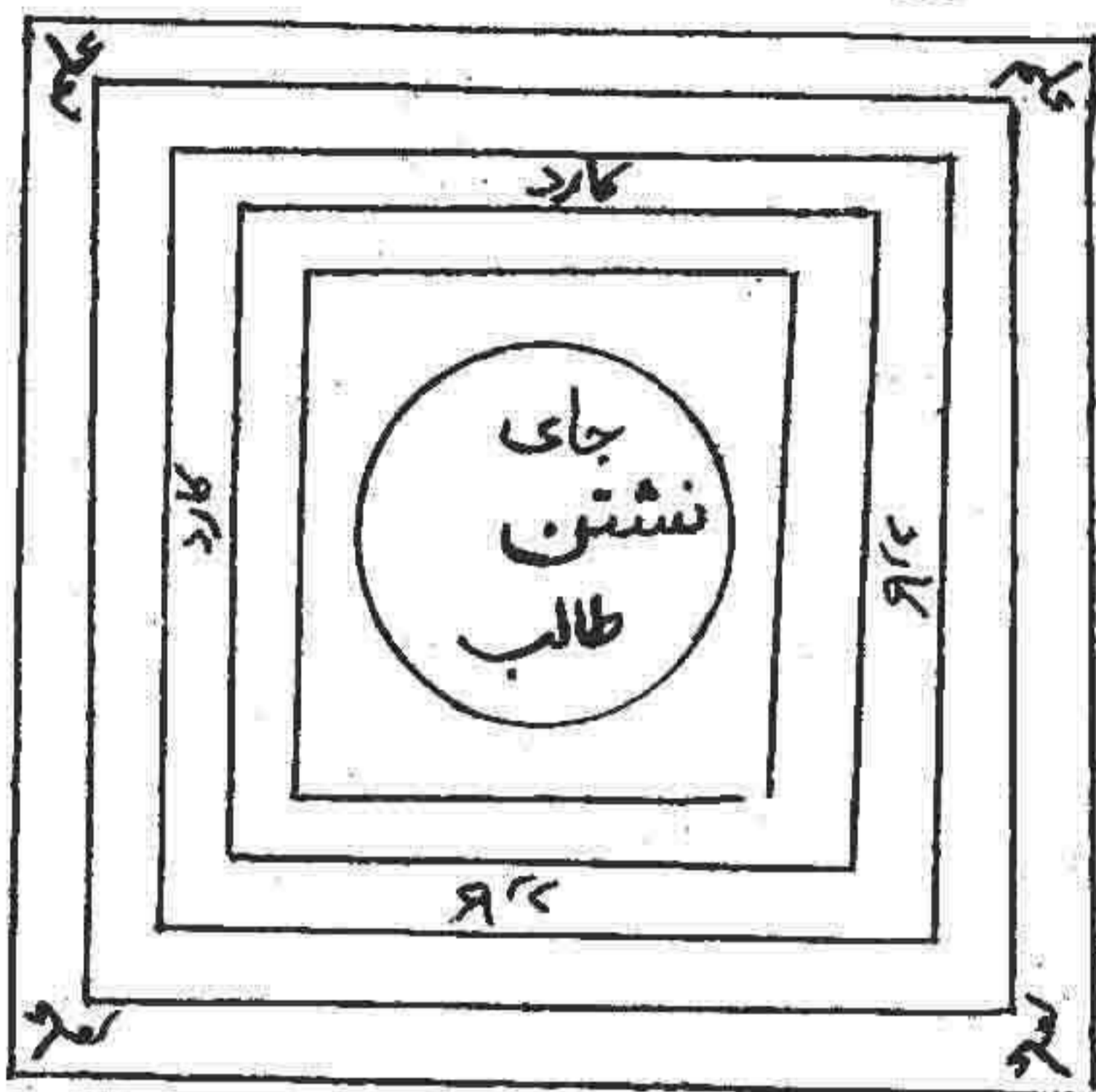
باشد از نور و نیز یک آنکس بپایند و یکی تاج از نور پیاورد و یکی
 در تاج از نور پیاورد و در برابر آنکس بپایند با عز از تمام و گویند
 با با خداوند تعالی و بنام بزرگ او و ما مدیم ای بنده بزرگ خدای
 ترا مطیع شدیم اما مقصود ترا بخوان این کسی بر خیزد و گوید
 من جنبم عذر شما توانم خواست اما آنچه شما در حق من از نیکی
 کردید خدای تعالی بطف خود شمارا مزد دادم از خیر اکنون
 مغرض دوستی و الفت شماست و دیدار مبارک شماست و از حمد
 اعظم که بدان ملائکه را می توان دیدن و به آن بر آسمانی
 توان شدن و بدان نوری توان شد و بدان در عالم نور
 می توان طیران کردن و بدان دفع مکر می توان کردن
 بمن و هدیه نامن بپا و کار نگاه دارم و هر که خواهد هم شمارا
 بدان به بینم و مقصودها بپایم و عالم سوم و بر عالم اول و عالم
 بهم خواهد هم توانم کردن اسما و انزاجی چشم که بدان هر چه
 نوشته شده است اما کتافی نگردم که شرط ادب نباشد
 با وجود آنکه دیده ام و گرفته ام و جمله علما نیز عقرا ندیده
 من کرده ام و میدانم و آنها که نگرده اند و غرض از این خبرهای
 نا کرده را نوشته اند و الله اعلم به الکلیات انرا دو مهر بود

و من از این همه سمار ایضا من اولی
 اما نوشته اند

یکی بنویسد که بود و بداند مهر خط نور نوشته شد بر آسمان بزرگ خدای عزوجل
 و از وی در دنیا پوی هفت آید چنانکه عیشام هر که رسائی بخیر شود و از
 پای در آید و دو روز باید که بهوس باز آید و هرگز لذت آن از دماغ وی
 بیرون نیاید آن مهر را بتود دهند و ترا عذر خواهند و باز کردند و بر تو
 عهد کردند که بکس نمانی اصلا و سخن نگویند و چشم تو چنان روشن شود که
 تا آسمان ششم بینی هم فرشتگان را بقدرت خدای عزوجل و این مهر را
 خدای است و از مرآت انانیت بیرونست و کسی تا این را ندیده
 نهم نتواند کردن و نبی مکراه شوند و در طاعت نمایند از بزرگی خود
 و از درازی عمر و معلوم است جمله اهل دانش را که این چنین مهر
 خدا بر اعزوجل بر بروج و بر ستارگان بنشسته است بیک اینها را است
 و عزیمت و بخوری و مشغال باید سوخت هر روز هر بار پنج شمع
 و دایم در خواندن اسم الله و قرآن باید بود و از حرام اصغر از باید
 کردن الله و چهار علم در چهار ربع سنبل باید فرو بردن و در خانه
 باید نشستن و در دهه آخر اگر غذا کمتر خورد بهتر باشد و سخن نیز
 باید که کمتر گوید چون از خواندن عزیمت فارغ شود اکثر اوقات
 بخواند قرآن و یاد کردن خدای تعالی مستغول اکثر اوقات خود
 دارد و جامهای پاک پوشد تا در دل مشتری و کوی آید شود

تا بخواند

و صورت منزل اینست



و می باید که منزل اینش میل بولاد یکبشی و ساگر بدو کارد کشتی هم
 ناید ولی کار در شب و روز درین وقت نباید بیرون آوردن
 که از حریج خوفیاند و وقتی که از منزل بیرون آید این چهارم
 که گفتیم بخواند و بر خود رعد و خوراک اینست نشیند و
 بدست خنکاش ناخن دیو میفکند عند زعفران
 اوزان برابر باید که هم را بگوید و با هم عجایب کند و هر روز
 و هر شب ده مشقال ازین بسوزاند و این عزیزت را بخواند
 تا نیک مراد حاصل شود عزیزت اینست بسم الله الرحمن الرحیم

عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا السَّيِّدُ الظَّاهِرُ النَّقِيُّ بِحَقِّ عَرَطِ مَوْشٍ
 وَصَلَعِ طَوْشٍ رَهَقُو عَيْوُشٍ يَا طَلْعُ عَيْشٍ جَاهُ مَوْشٍ
 بِحَقِّ عَرَطِ ظَفْنَائِشٍ وَهُوَ جَيْوُشٍ أَجِبْ مَعُونِي الْمَلِكُ الْأَوْجُوشِ
 الْقَدِيسِ بِحَقِّ الْأَنْكِ الْبَرْهَمِ يَا زَهَانُوشِ هَيْطِيشِ وَحَقِّ
 صَعِقِ وَحُرْمَتِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ تَرْحَمُكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 شَخِيرِ زَجَلِ أَرْقُولِ شَيْخِ سِرَاجِ الدُّنْيَا كَيْ تَرْحَمُ الْعَمَلَةَ
 هَلْتَادُ وَهَنْتَ وَزَرْدُ رُزْدِ دَارِ وَجَاهِهَا يَا كَرِيمُوشِ وَتَوَكَّلْ
 حَيَوَانِي بَلَسْ وَخَانِ بِيْدَاكُنْ كَمْ تَزِدُ يَكْلِبُ بُوْدَا بِيُوْسْتِ زَجَلِ
 بِنُوْنِ سِدِّ وَوَدَّتْ شَخِيرِ وَهَنْتَادُ وَهَنْتَ رُوْدَاكُنْ
 فَا نَمِ رَا يَا كَسَا زُوِي كِي جَاهُ صُوفِ سِيَاهِ بِيْدَا سَا زُوْدِ
 بُوْشِ وَكُوْرْتِ رَا رَنْكِيْسِ كُنْ وَبَا مَرْدَمِ سَخْنِ كَمِ كُوِي وَدِرْ جَاهِهَا يَا مَوْ
 خَشِي مِي كَرْدِ وَوَقْتِي كَمْ اَزْ مَسْدَلِ بِيْرُوْنِ أَنْتِي وَدِرْ خَانْدَانِهَا يَا مَوْ
 وَكُوْرْتَانِهَا وَوِيْرَانِهَا يَا رُوْدَا يَا مِ اِيْنِ جِهَارِ اسْمِ رَا بَحْوَا
 وَتَقُوْبِيْدِكِي وَبِرْ كَرْدِي خُوْدِ بَرِيْنِدَتَا بِيْرُوْمِ وَوَقْتِ بَرِيْنُوْمِ
 شُوَانْدِرِ سَا بِيْنِدِكِ وَتَا اَفْتَا زَانَكَا نِي زَنْهَارِ كَمْ شَخِيرِ زَجَلِ كِي كَمْ
 بِيْرُوْمِ هَلَاكَتِ بُوْدِ وَ اِيْنِ جِهَارِ اسْمِ يَا عَيْدِ طَوْشِ
 قَرُّهُوَ عَيْطِيَايشِ حَوْشِي طِيْهَا لِي سُرْعُوْنُوْشِي

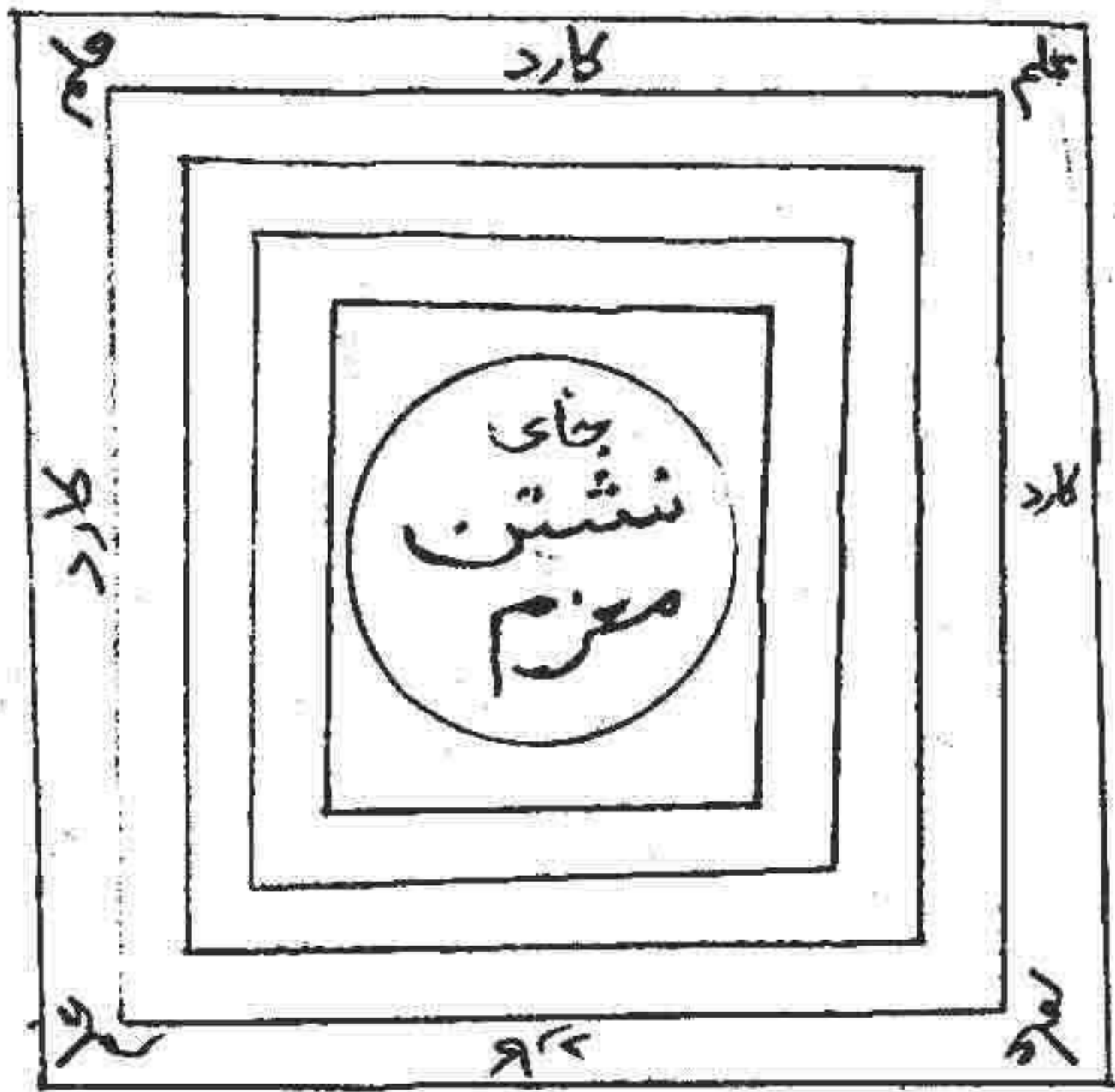
و هر روز دو بار و بر شنبه دو بار یکی اول روز و یکی آخر روز و یکی اول
شب و یکی آخر شب در منزل درای و هر بار هزار و سیصد و
شصت شش بار این عزیمت را بخوانی و منزل بنیت میل
بکش و میلها را در خطها فرو بری چنانکه هر روز نیاری و چهار
علم در چهار ربع منزل بر پای کنی و در هر سپید و سیاه از صبح
در شبانه روزی دوازده مشغال بخور کنی و چون خواند
را تمام کنی این چهار اسم را بخوان و بر خود دم و بر روی ای
و اکثر اوقات با طهارت باید بودن تا مدت چهار روز بگذرد
چون چهار روز بگذرد استخوانهای او کلان و قوی گردد و
قوت عظیم در وجود وی پیدا شود و بیستم عالم در صغیر و حقیق
و جمله کنوز و نفایس بر وی مکشوف شود و دل وی تریسان شود
و در نظر مردم عظیم مهیب نماید و خلق از وی بترسند و علمهای
و قیاس که تعلق به بناها و کلیج او وارد در خود بپند که اگر دست
یا پای بر سنگ زند چنانکه آب پیدا شود و اگر در خنجر نشاند
سال میآید که بعد سال در جای دیگر بنا آید و اگر خواهد که گریه او
سرمه را در مع کند و اگر خواهد که گریه او سرمه را بر اقلیمی گمانی
چنانکه بپزند و چون مدت صد و شصت روز بگذرد و در

آخرین شود خواب از وی برود و دل وی عظیم لرزان شود و هر گاه
 نظر کند اگر بعد نظر کند ببرد و اگر بعنایت نظر کند کمال باید
 در هر چه وی خواهد و دست بر هر چه نهد و خواهد که چیزی ببرد
 شود آن شود که وی خواهد و اگر هم خواهد هر خواهد نشود
 شب صد و هفتاد و یکم شود او از های مهیب شنود و کبر
 و در زمان لرزان شود و دلش آهنگ و هان کند و از آنها
 او حجتی ببرد و معلوم شود که همین دم سخن خواهد شنید
 که ناگاه هفت هفت از آسمان پیدا شود بر مثال
 هفت از های سیاه و جهان از ظلمت او در چشم وی
 عظیم تاریک شود باید که نترسد که آماندم آنها از نظری
 غایب شود و بعد از آن یک کسی پیدا شود سیاه چرده و
 کشیده ریش و تن وی بر مثال کندی عظیم باشد سیاه
 بر پشت مرکبی نشسته باشد وی ز شش دست بود و رویای بود
 و هر بود در همانی بر آتش بود وی بد بماند و ز جل بر با
 لانشه بیخ و قطعاً بتو التفات نکند تا یک ساعت صبر
 خیره در تو نکند و بعد از آن لطف کند و گوید که ای بنده
 حیره چشمها از من بجز ترس سرگوی که با من چه امید داری آن زمان

جز ترس از دیدن نداری و بظایر
 حیره چشمها از من بجز ترس سرگوی که با من چه امید داری آن زمان

در جهان عظیم آوازهای باینست پیدا آید و دل این کسی از
 جای نشود و معنی باید تا بخورد آید این بار بگوید ای بزرگ
 خدای جلالت با مر خدای احد بدور خسته شدیدی محبت حاج
 بودم بلبغای شما و مقصودها دارم از شما و غرض از شما
 بزرگی نام خدا و عظمت شما بود تا به این شمارا او گوید
 که ترا به با دید این کسی گوید که خاتم شما گوید بیدیم و خاتم
 پیروان آرد که از بوی وی هم عالم معطر شود و از خوشی
 آن بوی اگر این کسی پیروی و ریشی و سپید شدن باشد
 سیاه کرد و بفرمان خدای عزوجل و اگر سرخ بود نیز سیاه
 و اگر خواهد که امر شود نیز بشود و البته جوان شود و حمله
 عالم از حس و سرگردان شوند و چون خاتم بر روی باله عمرش
 چهار بار بار بر او بر عمر پیشین میشود و اگر کور بود بینا شود
 و اگر تشل بود کیرا شود و اگر بینس بود بزرگ شود و در جمیع
 زبانها بماند همان دم بقدرت خدای عزوجل و آن خاتم
 از ماه روشنتر بود و از نقره سپیدتر بود و بر آن خاتم
 باشد از نور سبز که اگر این کسی آن خاتم را بر چشم کور بمالد
 روشن شود و زحل بر روی محبت چشم کیرد و سخت گوید

زها زجریم کافر و جهود و ترسا و مشرک غالی تا در عذاب نشینی
 اکنون من با مرضی از و جل مطیع تو شدم و هرگاه که مرا این
 ناعم بخوانی حاضر شوم و درین ساعت باید که ویرا تعظیم
 بسیار کنی از برای آنکه تراد در جهان هیچ نشویش و کرمانند
 و متصرف کل رزقی و جمیع مراد پایا غنی و جامع جمله مقاصد
 و مطالب علی لیا ن حاصل کردی بچون الله تعالی
 بخور ات پخت پوست کندر و میوه هلیله سیاه
 غیر زفت پوست سرو و صورت خندک



اوزان این جمله برابر یکدیگر است اما بیامیز و عجیبی که خشک ساز
 بعد از آن هر قدره مثقال سوز و این عزیمت وی معانیست
 بزرگست و کرامی و هر که این عزیمت را بسیار خواهد متعرف
 کلی شود چنانکه هر چه خواهد از جهت بعضی و غیر آن توان
 کردن خواه بشود این مشغول شوکو و خواه شوکو و درین
 عزیمت عمایب و عزایب بسیار است اگر بوی صفا آن مشغول
 شویم بطول انجامد زینهار در خواندن حاضر وقت با بود
 و این تسبیح مشکلترین تسبیح است و درین تسبیح خودها عظیم
 است و در این را آسان کرده ام تا آنکه و اهل علم بدانند که
 کلوز تقریبا کرده ام و حق عظیم اثبات کرده ام در طالعان
 این عزیمت است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَزَمْتُ**
عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمَلِكُ الْعَظِيمُ الْقَاهِرُ الْجَبَّارُ الْقَادِرُ الْعَظِيمُ
الْمَشَاحِجِ النَّظْرُ كَثِيرٌ وَالْحَظْرُ الْعَظِيمُ الْغَضَبُ وَالْفَضْلُ
الْكَامِلُ بِحَقِّ طَرْمِيحًا بِشَيْءٍ عَمِيصٍ غَرَقْنَا بِشَيْءٍ
تَعَمُّدًا وَهَائِشِ طَرُقُوطِيُوثِ حَلْمُوعِيُوثِ عَمِيصِيُوثِ بِأَيِّ
طَرْمِيُوثِ تَشْلِيْعِيُوثِ طَلُوكُوْرِيُوثِ حَلْمُوعِيُوثِ طَمِيْشِ
طَرُوْكَوْشِيُوثِ قَرُوْشِيُوثِ سَنُوْشِيُوثِ جَلْمُوْطَرِيُوثِ أَحْبَبِيُوثِ

وَعَوَى يَدَيْهَا بِشُطُورِهَا زُرُوشَ هَيْطِطِيشِ هَيْطِطِيشِ
أَيْسَا لَكَ أَيُّهَا الشَّيْخُ الْعَدِيمُ الْمَسَاكِينُ الْمُهَيَّبُونَ

بِحَقِّ خَالِقِكَ الْعَظِيمِ تسخیر مرغ از قول شیخ سراج الدین مسکانی رحمه الله علیه

بحق آياتك العظام ۷

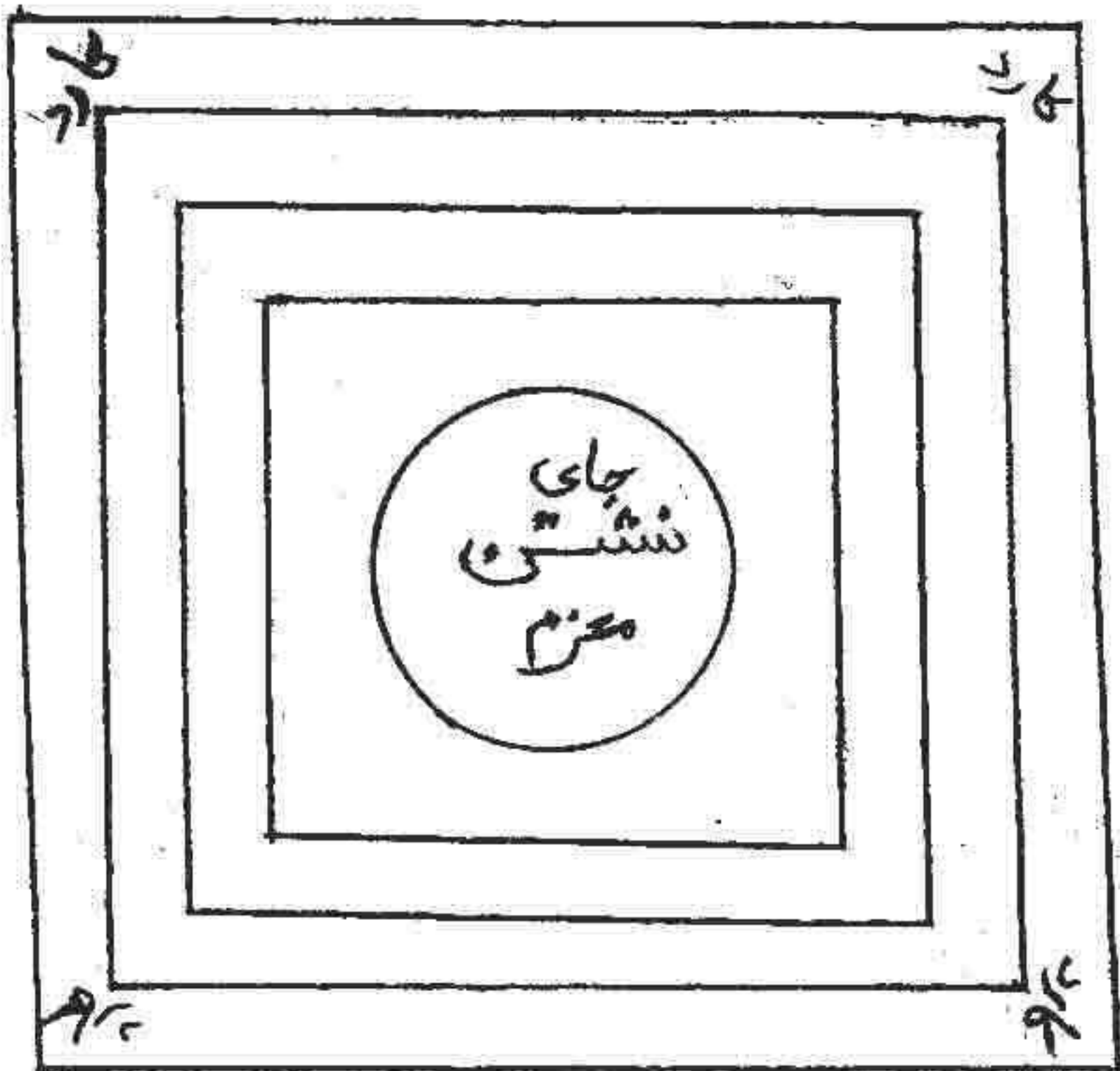
صخره خواهر مرغ را تسخیر کنی و هفتاد و پنج روز روزه
باید داشتن و صبح در پوشیدگی و کمره زرد و طاقم
تا بان مرغ باید در شیدک و دستار زرد در سر باید بست
و خانه پاکیزه باید پیدا کردن و در آن خانه بیخ میل از بولاد
مندی یک مربع یا منصف یعنی مربع طولانی هر دو روست
وزنها را اکتاب را تسخیر کنی بسم مرغ مشغول شوی
هلاک نشوری و مذل بخاک مرغ و کج بیندای و بعد از آن
مذل یکس و چهار کار در چهار طرف فرو برود در چهار طرف
خاثر هر طرفی یک اسم از این چهار اسم نقش کن تا مخر
نرساند و آن چهار اسم نیست یا هَيْطِطِيشِ یا
ظَلَمَتْ یا طَرَفُوعِشِ یا شَجِيوُوعِطِيشِ هر شب یکبار در مذل
نشیند چهار صد و چهل و یکبار عزیمت تسخیر را بخواند و بخورد
میسوزد هر شب پنج مشتقال و اگر طلوع ویرا تواند یافت
بخورد در مقابل وی سوزاند و اگر نیابد بالی بنود و در میان

مندل بسوزد و هر روز بزنج مشغال بسوزد و غریبت بخواند و زهار
 در وقت بیرون آمدن کاردها را دور نکند و میلهها را نیز دور نکند
 و بای دست از مندل بیرون نهد و این پنج اسم را بخواند و بر خود
 دهد و تحویل کرده ماز و برگردن بسته باشد هر بار وقت بیرون
 آمدن از مندل جاهل و یکبار بخواند و بر خود بیدارد و بعد از آن
 بیرون آید تا سلامت بخشد و مدت تسخیری صد و چهل و یکروز
 و آن پنج اسم اینست یا قیتخو ثرون یا جله هیعیش یا
 در یو ثرویش یا ظله مو نوا پیش یا جلد و ریش و روز
 بهمت پنج حرارت و طبش در دل وی افتد و همه دنیا
 بخشم وی نگرخ خوردن گیرد و بغایت ترسان شود و خواب
 از چشم او برود و در شب بصورتهای عظیم بیدیت خود را بخورد
 گیرد اگر در خواب رود نادر باهای خون پلندد و در یا ای ای
 و بر مثال گویهای خون پلند خون چنین شود آهسته آهسته
 موم شود که هر چه خواهد تواند کرد و روی و اندام وی
 بر مثال لعل شود و آرمیان از وی بغایت ترسان
 ستوند و خود را در پیش وی حقیر پلندد و دانند که بوی
 نشاید مشغول شدن و جمله احرام را و بجز بارشاهان از دل

و جان مطیع شوند و دوستداری وی کنند و چون شب چهارم شود مرغ
بصورتی که بسیار با وی ابری سرخ بیاید چنانکه مرغ را در میان
بگرفته بود و در میان آن ابرخ کوههای آتشین بلند و مرغ را
به پینه بر حیوانی بر مثال کوه سفید اما عظیم بزرگتر از چنانکه
از کوه بزرگ عظیم بزرگتر بود و بر مثال کوه سفید سرخ مرغ
نشسته بود و تیغی عظیم بزرگ و سرخ بر سر نهاده بود و آن تیغ
برهنه بیخ و هر دو دست گرفته بود و جهان از هیبت آن در لرزه
باشد و بر اندام وی نیز لرزه افتد ز هزار دگر بزرگتر که
بد بود و بعد از ساعتی ده طبق بر سر او کسی سرخ روی پیدا
شود بر هر طبقی هفتاد هزار یا قوت سرخ بود و هفتاد هزار
لعل رمانی بود و هفتاد هزار تنگ سرخ هفتاد و ستانی بود
و بر هر طبقی یک تاج از لعل بود و یک عواج از با قوت و یک
خاتم درست یک دانه یا قوت بود و نام این کسی بداد
انگشتی نوشته شده بود بدست خود نثار کند مرغ
بدست خود بر سر این کسی و این کسی را در کنار گیرد
و در دست بشارت خدای تعالی ببرکت کنار گرفت
مرغ این کسی را زور و صفت شیرین دهد و غضب بخت بلندک

بدید و فوت و کراتی هفت پیل بدید و بعد از آن مرغ گوید
 که ای دوست من اتم جهان از من ترسند و مرادشمن دارند
 ترا خدای دوالی عظیم و ادتا مرادوست کرفتی و عین آ
 شنای خواستی اکنون مر ترا از هر چه در دنیا است و بیشتر
 کرفتم و بر خود کرفتم که هر چه تو خواهر آن کنم بعظمت و بزرگی
 یک خدای و قائم خود را بشود هم اکنون نکوس این قائم ترا
 اگر خواهی تا همه دشمنان که از مغرب تا مشرق باشند چهار
 معدوم کنی توانی و اگر شکها در دست گیری و خواهی تا
 هم لعل شود و یا فوت شود توانی و اگر خواهی همه ریکها و
 کهای در خندان یا فوت و لعل سازی توانی بکیر این قائم را
 و زهار از حایض و جنوب نگاه دار و چشم هیچ کس نباید که
 بدوشینند تا در رحمت نیفتی بنمای خون این سخنهارا
 بگوید بر خیزد و برود مندل و بخورات وی اینست
 صبره ۵ فلفل سیاه ۵ افنیون
 دار فلفل ۵ پوست نار ۵ کند
 عنبر ۵ آبنویس ۵ جله را جین
 و هر روز و هر شب بسوزانند باید که اول بیک بگوید و با هم بسوزند

وبعد حاجت بکار بردن انا فتح الله والله اعلم صور منزل



تسخیر زهره از مول امام محمد سراج الدین سکاکی رحمه الله
 اگر خواهر که زهره را تسخیر کنی مثل و سه روز روزه دار
 و بعد از آن خانه را بکج بپذیرای و زمین آن خانه را خاک
 سرخ و کج محکم کن و عندک بکش سه میل خط مربع
 طولانی و آغاز از روزی کن که نزدیک بود آفتاب خانه

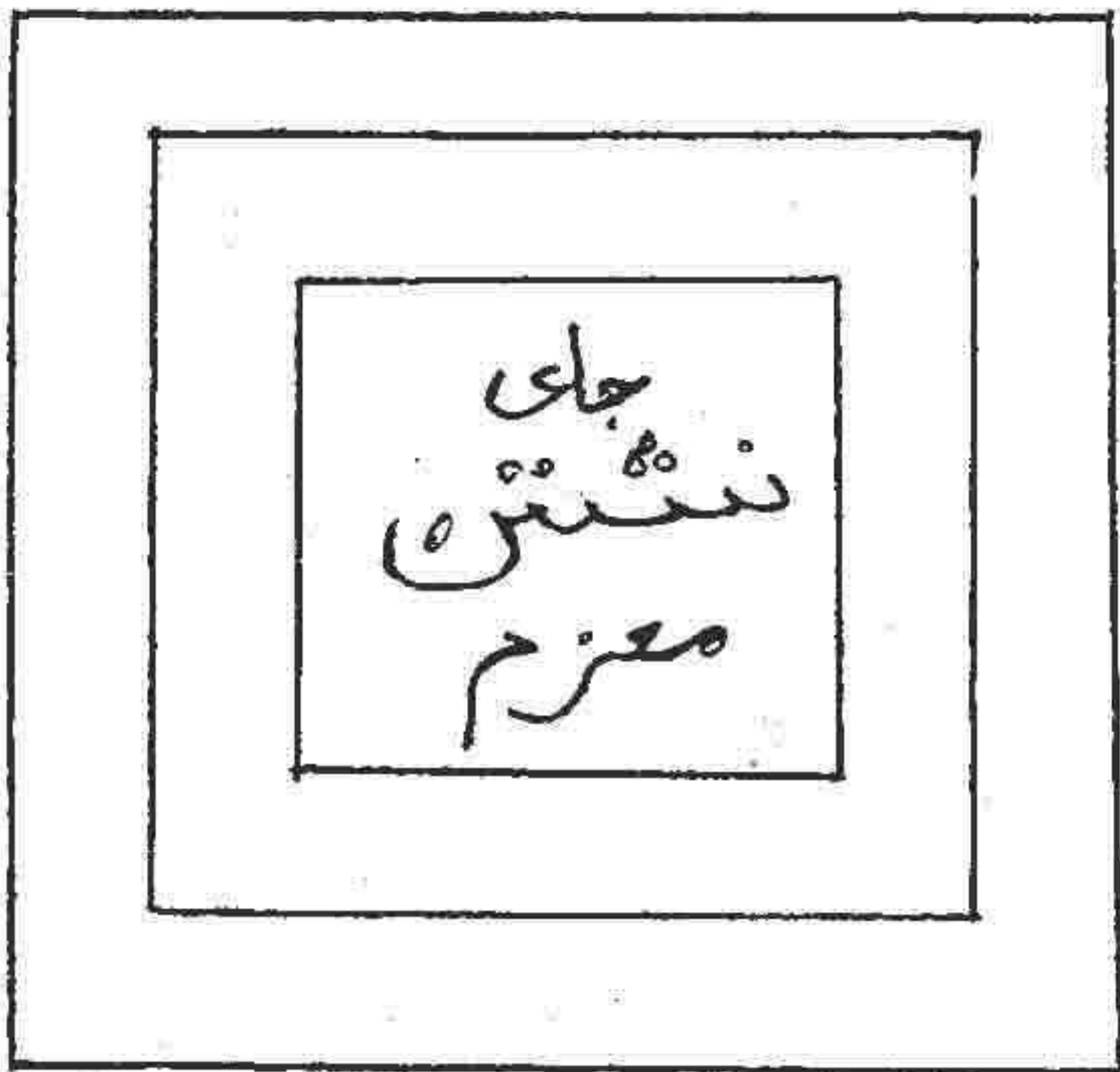
خوبیاخان شرف خود و مدت سجودی صدوسی و یکروز است هر روز دو بار
و هر شب وقت صبح یکبار باید که در منزل دعا آئی و بخورات روزی
در روز هشت مشتال و در وقت صبح مشتال و در منزل نشینی
و این عزت را مقصد و یکبار خوانی و چون از منزل بروی
آئی این شعر اسم را بخوانی و بر خود بینی و از منزل بروی آن
ولی جاهای سفید بوشی و دایم خود را پاک داری و اکثر اوقات
بخواند قرآن و اشعار بزرگان مشغول باشی و چون
دلت بگردد در روستاها روی و در صورتهای خوب نگری و
آن ساسم که گفتیم نیست یا ظله پایش و یا
ظله پایش تو هو نشی و چون از منزل بروی آن نری
که در وی خوف نیست چون پست و زبکند در چشم مردم
خوب نمائی و دولت صافی شود و آوازت بجا است خوب
شود و اگر پیر باشی جوان شوی و جمله علمای موسیقی و شعر
گفتن و دانش علم ادوار و ساختن تصنیفهای مشکل
بر تو روان شود و علم در دولت نماید و جمله زنان عالم از
خوب صورت و زینت روی و پادشاه و امیر و مطلق
و دختران و پسران احد و جمله سازهای روی زمین

چون جنبک عود و بر بجد و موسیقار و نواز در باغ و غنچه و درون
 و پای کونانی و دل بردن برق روشن شود و همه را بدانی که از آن
 ممکن نباشد و هیچ کسی نداند و آوازت بغایتی خوشی میشود که اگر
 زن کران بار بشنود و بخواهد شود و بی تو نشکند و عاشق تو کرد
 البته و غیر از تو نخواهد که کسی با بلند و خوب روی و خوب جسم کردی
 ضایع که زنان حیران کردند و آوازه حسنی از مشرق تا مغرب
 برود اگر خواهی و اگر نه توانی و چون شب سردی کم شود در وقت
 صبح از آسمان سیم پنی که روشنائی پیدا شود و در میان
 آن روشنائی زهره روان شود که همه جهان از برق روی
 وی حیران مانند و روشنائی وی سفید بود و بر مرکب ششم
 بیشتر سفید از یک از آن مرکب وارید بود پس آن مرکب و
 آن مرکب بر مثال نقره قام سفید بود و جسمهای وی
 زرد بود و گوشتهای وی از مر و ارید بود و در زهره
 هفتاد صورت بود هم بر صورتها سی که خوبی آنرا وصف
 نتوان کرد و بر سر صورتی طبیعی از نقره بود از مر و ارید
 که یکی از آن خراج هفت اقلیم بود بر سر آنکسی نیار
 کنند و هم خدمت کنند و این کسی با زهره سخن گوید

کمال بر زمین نهد و از خوش آوازش هر که بشنود در

و با این کسی ایثار کنند و همه خدمت کنند و پاره پاره سخن گویند و با این
کسی لطف بسیار کند و از رنجها و مشقتها ترسد و در آید و با
این کسی بغضیند و در خنده و در بازی در آید و این کسی از
غایت جرت بخورد و شود و عشی کند زهره بدست خود سری
بردارد و برزانون خود نهد تا این کسی از بوی وی باوش باز آید
از بوی وی رسال در عرا این کسی بغض آید و جنان خود بوی
شود هر که از هر راهی که بگذرد تا یک ماه بوی وی در آن راه
ماند که مردم بخورد شوند و بعد از این شوان گفتن که دیگر
جها شود و بهیچکس را فکر و عقل بدینجا نرسد انگاه خانم
خود بیرون کند و گوید که بیکر این خانم زانادر جهان نرسد
بهیچ جز احتیاج غایب و از غمهای علم کردی و جمله نیکو نهی
عالم روی بتوارد و جمله خرابان عالم و جمله مرواریدهای عالم
و تقرای عالم از آن تو شود تا چندین علوم دیگر که گفتیم و ترا
بدرود کند و برود و هر که خواهی پیاید بان خانم سفید که
از ماه شب چهارده روز تریاج و خط سبز روی نوشته
شده بود و آن اسماء بزرگ خدای جل جلاله بود
و بخورات وی اینست **میتعکس یا لبه**

کاغذ لادن پنخ سوس مشک بخور را باید کرد
 بگوید و نگاه عجیب کند او را بداند و هر دو بار بسوزد و شست
 شغال و شغال و بکشد و بسوزد و صورت عالی است



و عزیت وی بغایت بزرگ است و اسم اعظم که نام بزرگ
 خدای است جل جلاله درین عزیت است که کرده ام و دیده ام
 دانستم زنها شک نیاری و الله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم
 عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا السَّيِّدَةُ السَّعِيدَةُ الْمُنْتَسِبَةُ
 بِحَقِّ سَعِيدِ طَوْسٍ وَحَالِهِمْ وَفِيهِمْ وَفَرُّهُ طَائِفٌ وَطَائِفٌ

طیغی

طَبِيبٌ وَهَلْ حَوَاطِرُ بَيْتٍ وَعَلَيْهِمْ وَطَرِيشٌ وَسُرُوعُ
 هِنْدَا بَيْتٍ وَعَيْتُهُمْ وَطَهَا بَيْتٍ وَكَيْفُو ذَرَاتٍ
 هَذَا طَبِيبٌ طَلَطِبُوثٌ أَجْبَدُ عَوْتِي يَا زَيْدُ بَيْتٍ
 عَلِيُونَا بَيْتٍ دَهْ طَارِ بَيْتٍ بَعُو حَتَّى الْعَيْتُومِ أَدَا بَيْتٍ
 الْعَظِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

تشیخ عطار در از قول امام محمد سر امیر الدین سکاکی رحمه الله علیه
 اگر خدا هر که تشیخ عطار در کنی شش روز روزه داری و
 بعد از آن جامه کبود در پوشی و کمره کبود در پوشی و ششاد
 روزی باید با صد و بیست و یک روز که تشیخ شود و در وقت
 تشیخ وی بیست و یک روز است صبح هشتاد روز بگذرد و علامت
 آن ظاهر شود چون جامه در پوشیدی باید که خانه پیدا
 کنی پاکیزه و در وی مندل بکشی سه میل پولاد و چهار کاره
 بعلاوه در چهار گوشه مندل فرو برد هر روز دو بار بخورد
 سوزان و در مندل تلخین و عذقیبت تشیخ را هزار صد
 یکبار بخواند و این اسم را در وقت بیرون آمدن از
 مندل بخواند و بر خود بدمد و بیرون آید و در هر باری چهار

مغال بخور سوزان و باید که وایم با طهارت با شنی و هر روز یکبار غسل بسیار
و جاهای پاک داری و در وقت خواندن در تذکره با شنی در حکم نگیوه
و چون مدت پر شده روز بکنند در جهان در چشم تو سبز نماید و خرم
شوی و مست کردی و صورت های خوب در چشم تو نمودن که هر علم
مخوم و می سبب هیأت پیاموزی بشه روزی استاد و بر وی سف
سود و ضمیر علم و ضلالتی و جمله علومی که تعلق تبسیر و ناراحتی است
و علم مهندسی و نقش بندی و نقاشی و علم اکبر و این از اسرار
اولیا الله است و فوت بر کرامات و علم تصوف و صفا کلام
کسی در جهان این علوم را بشوایند دانستی و از همه در جمله این فنون
و این علوم غالب باشی چنانکه عزوی و کلی و اصول و فروع را
بدانی و از حکمت خداست جل جلاله و چون شب بیدار بماند
شخصی از آسمان فرود آید سراز زرد و پاهای آن تخت
از باریقت و بدان تخت مردی بلندی که هرگز بدان خوبی صورت
نباشد و جامه سبز پوشیده باشد و عمامه سبز بر سر نهاده بود
و نور از جیب های ریزان بود و خوش خلق و خوش محاوره
و خوش خری باشد و کتابی درست دی باشد که نور از وی ریزد
و آن کتاب را بکساید چیزی چشم تو بدان کتاب افتد عمر تو پندار

در روی تو نورانی شود و با علوم عشق و وحدت و آنها که گفته اند بر تو
 کشف شود و انکساری بگوید که ای پند عزیز خدا جلالت به بخوابی از
 من بخوابه خاتم او را بخوابه و بگوید که مقصود در جمال تو است
 و آن خاتم که با آن به رنگ بهر صورت که خواهد بود تو را تبدیل
 شدن و به عالم علوی توان رفتن و هر چه خواهی تو را می توان کرد
 گوید که بگیری و خاتم خود بخورد و بعد آن خاتم گوید و بر روی غنچه
 نور یعنی زرد و اسم بزرگ خدای عزوجل نوشته شده باشد
 گوید که ز زهار یکی نغالی و برود و آن اسم اینست
 يَا عِنْدَهُ ثَوَابُ مَن يَعْمَلُ بِهَا
 خاتم را بگیرد و بر روی و روی ورق در کنار خندلی
 پیانی که سیصد نوع است خورد و پیری و اهل صدا و غیر آن
 و روی باغ و چندین عزایب و عجایب که بگفتن دست علی آید
 به پستی و بر تو معلوم شود و صاحب کشف و ارادت نوی
 و عزیمت اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمَلِكُ الْفَاعِلُ الْفَاعِلُ
 الْمَطْلُوعُ عَلَى سَرَّاءِ يَوْمِ الْغَايَةِ بِحَقِّ قَوْلِهِ
 نَائِشٌ هَيْطُ مَيْشِ بِحَقِّ عَرِّ مَيْشِ وَ هَيْطُ مَيْشِ

صورت مندل اینست



فَرُطِيوتِ تَوْهِيوتِ عَرِيشِ جَاهِدِ مَيْتِ تَرْهِيوتِ
هَسْبُوتِ طَرِشَانِشِ عَهْدُورَانِشِ قَتِيْقْدُ فَوْشِ
جَاهِدِ هَوْتِ نِيْرَانِشِ عَكِيْطَانِشِ اَجَبِ دَعْوَتِي بِيْتِ
هَذِهِ الْأَسْمَاءُ يَا ذَرَانِيْشِ مَلِيْشِ بَعِيْرَةُ اللّٰهِ وَبَعِيْرَةُ مَيْتِهِ
الْعَظِيْمَةُ يَخْرُجُ مِنْ قَوْلِ شَيْخِ سِرَاجِ الدِّيْنِ سَكَكِي رَحْمَةُ اللّٰهِ

اگر خواهر بخیر نمی روز روزه دار و بعد از آن خانه را بیک
ببندای و در وی چند کبکش و زمین خانه را نیز یک اند و در کوی
و پنج خط بکش و یکی خوب نار پیار و بروی این قائم را با برشم
سبز پا و نیز و چندل را چهار میل نقره بکش و یکی کار و بولاد
در سرای خطها فرو بر چندل را و کار در او برتها طرف نیزها
کار و بولاد فرو برد هر روز دو بار و هر شب تا روز بخوری
سوز و عزیمت بخوان چون نزدیک صبح بشود بپرون آی
از چندل در وقت بپرون آمدن این پنج اسم را بر فرو
بخوان و بدم و در هر روز در آن دو وقت هر بار صد شصت
یکبار بخوان و از بخور هر بار پنج مثقال میسوز و درخت خواند
را حاجت بعد نیست و کوز حاصلی باید سوختن تا صبح

اگر خواهی که پریا ترا مافزینی و به بینی بگیری یکی جعفر بن زید و دهان و پیرا
 بدوز با بریشم سپید و در پیش کند رکنور کن و این اسم را
 سه هزار و صد و یکبار بخوان در حال پریا هر صبح و شام و
 آنچه میخواهی بپارند و هر چه گوئی بپاموزند و آنچه سری از علم
 و غیر آن بگویند و اسم اینست **یا هلعینطونایش**
عظایحوش اگر خواهی که بدانی که چهار از چه چهار است
 و چون هوش میشود از صرع و قالج و قولنج و لغوه بیماری کریم
 سیاه و سر و پیرا بر و در پیش خود بنه و کار و بولاد در پیش
 بر زمین فرو برد و این اسم را سه هزار بار بخوان در حال کسی
 حاضر شوند و با تو بگویند حال بیمار و بدست تو صحت یابد و
 فانی بدهند و با تو آنس کیبند و چون آن فایم را بخود فاری
 هر جا که بروی ترانه بینند و هر چه خواهی بکنی و هر چه خواهی آنها
 بپارند و هر که را خوانی اگر بند آکنه پس بود بپارند و از صرع
 بعضی هر چه گوئی بکنند و دایم با تو باشند تا فایم با تو باشد
 زنها را فایم را با کسی نمانی و اسم اینست **یا هلعینطونایش**
 نیتاً عطاوش اگر خواهی که نشخام الجبن کنی بدو
 مدت و هفت روز است اول خانه پاکیزه پیدا کن و در آن

و این از عجایب است
 حضرت

نجاک سورج مندی بکشی به پنج میل و میله ها را در آنجا فرو بر و چهار کاره
 بولاد در چهار طرف فرو بر و در آن مندل کشیدن خروسی سپید خردن
 و علم از صوف سیاه از حریر سیاه در طرف فرو بر و یک صوبه نار و بار
 در یک طرف مندل فرو بر و روی با بوشم سیاه یا بوی سیاه آدام
 را بیاد بر و چراغ از درخت کل پیروز طلسم است

صالحه و طاهره مشرط

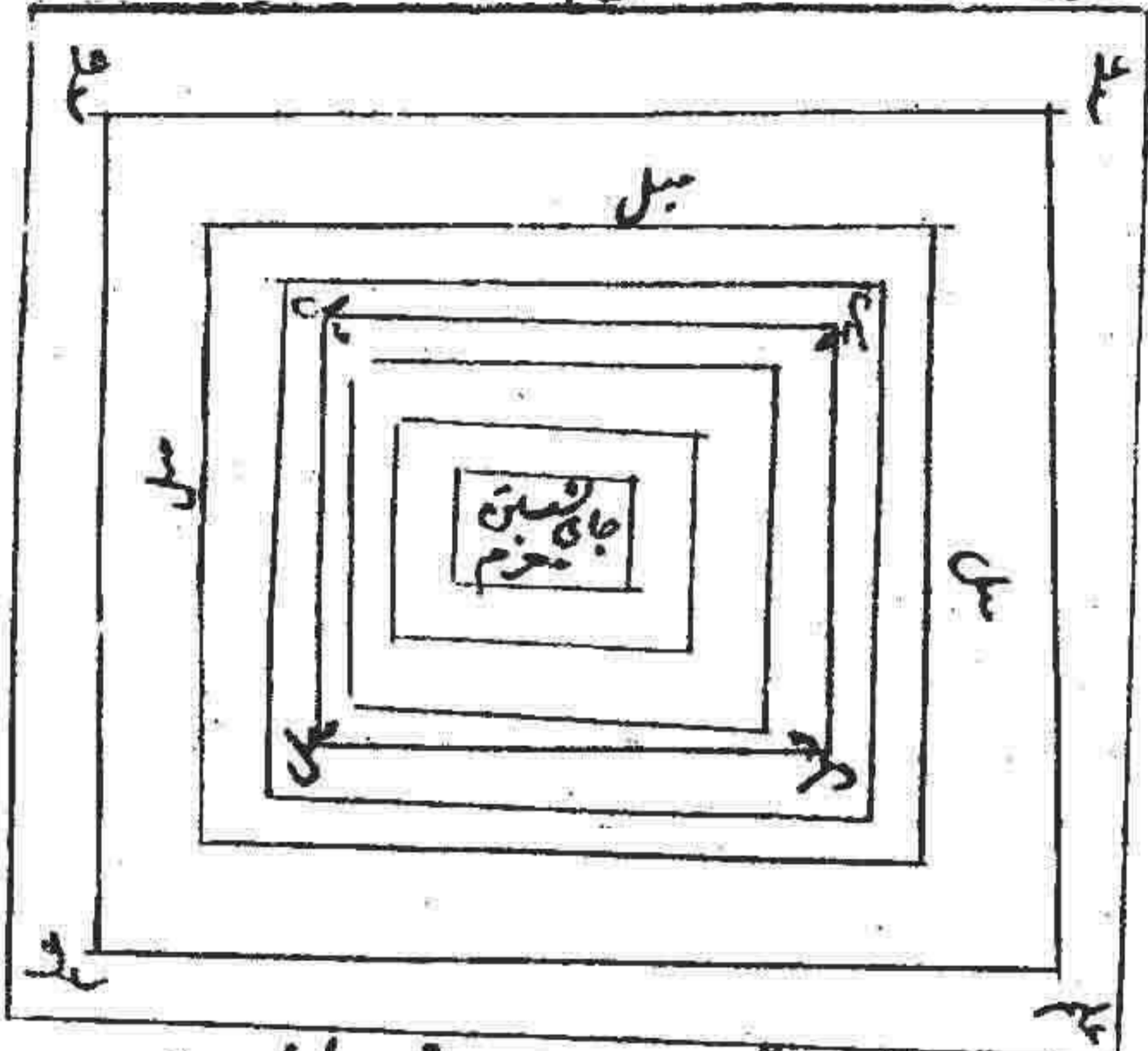
و این طلسم را بر لوح زر باید نقش کرد و کند و بعد از آن سیاهی
 کند با پار باید کردن و جامه سیاه باید پوشیدن و این بخور از آن باید
 سوختن در شب و روز و بخورات است عقل از رقی نافی بو
 نفت کند سیاه عکاسی زعفران مشک در سیاه
 سوزی پس بمشغال باید سوختن و عزیت با سه هزار است
 یکبار باید خواندن و بعد از خواندن عزیت نور کعبت نماز یکبار
 در رکعتی فاتحه یکبار و سوره قل اوحی هفت بار بخوان چون
 از این خواندنها فارغ شوی قل اوحی بخوان چند آنکه می توان
 و در این شیخ با هیچ خوف نیست چون شب آخری این شیخ سوختن

بیارند از زرخ و با بهاء آن تخت از مرغان بود و بر آن تخت از زرخ
و یا قوت بی حساب و امام المین بر آن تخت باشد و بر امام المین برای
آن میگویند که جمله و خسترا ن پری در پیش می می باشند وی ایشانرا
ادب و خلق می آموزد و بشوی میدهد ضواه با و شاه و ضواه امیر
غیر ایشان وی از حد بیرون در پیشی جمله کرده پریان و مالک است
وقتی که یکی میبیرد که خلق وی بخلق دیگری نزدیک است آنرا بر
جای وی می نشاند و جمله پادشاهان می آیند و پیران عزیز می دارند
و بر جمله پادشاهان وی مالک است البته و این رسم قدیم مانده است
که این رسم را پریان دیگری توانند کردن و قوی که وی سواری
جهلی هزار خسترا پادشاه زاده پری که همه گزین اند در میان فویاله
پریان بطراز چشم و کسک و تختهای زرین و تختهای یا قوت و عمل
قد در جهلی کتکهای در پیش وی می برند و جهلی علم صبح در پیش وی
می برند وی بلند تر از همه می رود از برای آنکه و بر اجماع تعظیمی کنند
بر او دل خود اکنون بد آنکه جمله علوم را بجا می بیند و آنند
البته و چهار کتاب همین را نیک میداند و بی کاوان و معانی و کوان
می دانند و کثیثان پریان در پیش وی می آیند و تعلیم میگیرند وی
بآدمی از حد بیرون الفت میگیرد و جمله علوم را باین کسی آموزد و
جمله زبان که در میان پریانند جمله سخن میگویند و وی آمد و ترا دید از

فرود آید و در پیش تو بنشینند و با تو لطف بسیار کنند و گوید چرا
 سدی و از بد چه چرا و ما را طلبیدی اکنون معصوم خود بگوی تو
 بگوی غرض حاضر شدن شما بودی قائم پروردگار رو بتو میدهند تو خاتم
 ویرا بگیر و در صف کن و در صف بگیر و اگر خواهی در انکشت کن ولی
 زنهار بکسی نمانی که دایم سخن باشند و جمله آن و خضران هر یکی
 طبعی از لعل و با قوت بر سر تو نثار کنند و هر کدام که بر سر تو نثار
 کنند چنان سخن تو شنوند که هرگز تا زنده باشی از تو دوری
 نکنند و دایم با تو باشند و خود را فدای تو کنند هر چه گوئی و
 فرمائی البته چون همه عهد کنند و برگردند تو آن نثار را
 بگیر و خاتم خود گرفته باشی ایشان بروند و ام الجین پیش تو بمانند
 و با تو همراز گردند و صیانتک بکلی حفظی تو نشکستند و هر خضر
 که گوئی بتو از زانی دارد خواه آدمی باشی که خواه بری و الله
 اعلم عقدا را این قدر رسیده است و باز این سخن را
 عشرت کرد آن نسبت خود را از سود عثمان و آف حیوان ام
 الجین بیار و حیوان شود کنند این سخن و خوب روی
 و خوش آواز کرد بان علمها و حیوان و غذاها که از دست وی

و عهد کردن شما و خاتم شما بود ۷

خود کسی البته و خاک بر آن جسم که این شجر را بپند و نکند و اگر بکند
 ز هزار یکی نکوید و نماند نادوستی وی جاوید باز در راه
 خیر با و دارد و عندل است



و عزیمت که در شجر خوانده می شود اینست
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ اِيَّهَا
 الْمَلِكَةُ الْعَلِيْمَةُ بِحَقِّ جِلْدِ عَائِشِ ارْطُونائِشِ
 هَيْمُورائِشِ طَاوُثِ طَطْرِبَعَارِشِ عَجَلِثِ

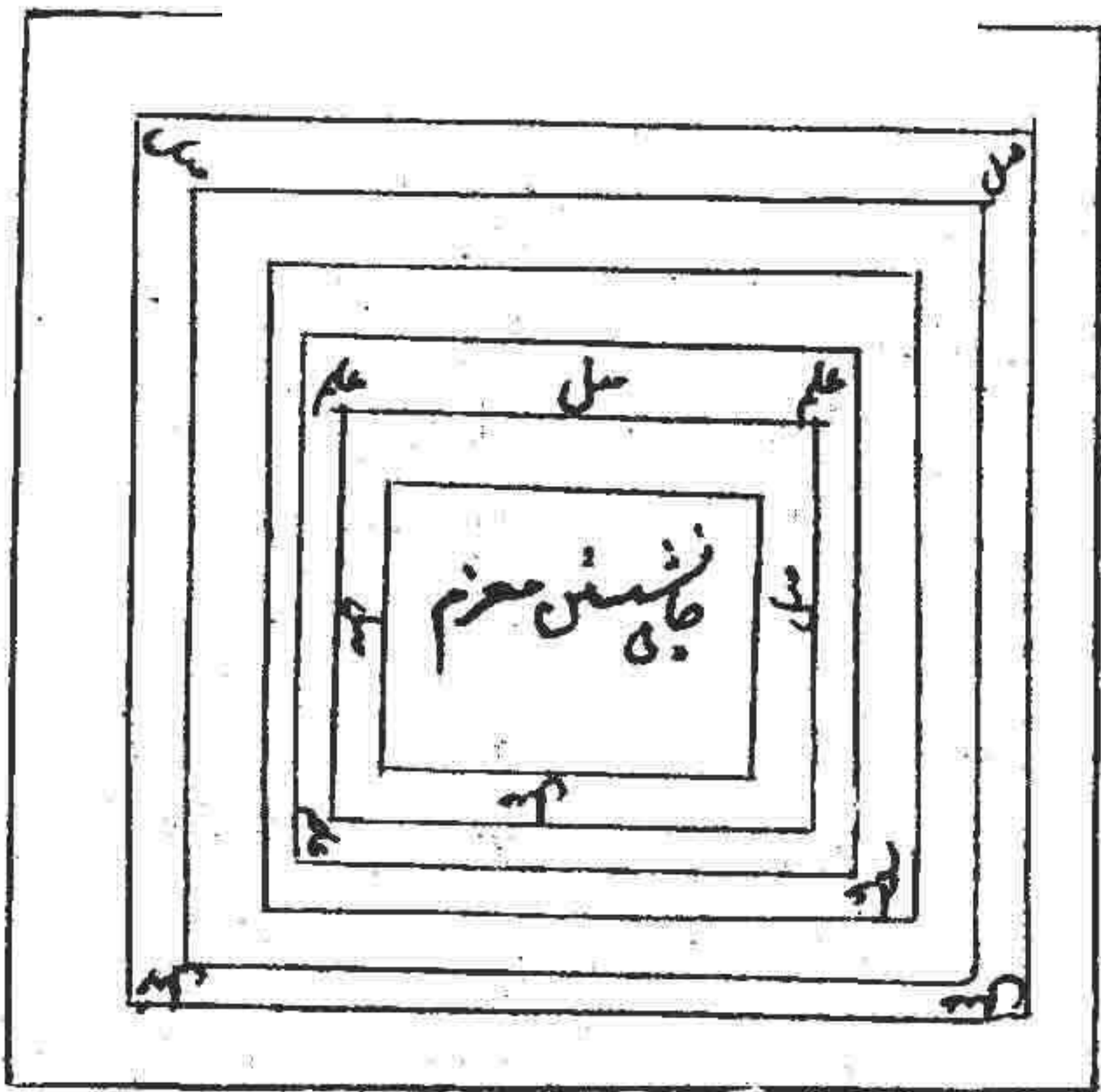
عَجُولَاتِ هَلْ بِمَجَازَاتِ عَشْرُوتِ عَلِيُونَاطِ
 هَيْدُ وَطَيْبِ طَاوُوتِ قَاظِنُوتِ جَلْهَطِ شَاهُ لَوْعُو
 طَيْبِ هَلْعُونِشِ هُوَ مَالَاتِ عَهْوَانِشِ اَصْب
 دَعُوْتِي اَيْتُهَا الْحَايِمَةُ الْعَظِيْمَةُ الْكَرِيْمَةُ بِحَقِّ هَذِهِ
 الْحَزِيْمَةِ وَبِحَقِّ مُوسَى وَعِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَبِحَقِّ صَلَّى اللهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در بیان شیخرومانیان و درین مجازات
 بها بسیار است و ما بطریق اختصار بنماید بسیار بیایم
 انشاء الله تعالی بد آنکه جمله رومانیان در حکم یک پادشاه
 اندوایان در آن طرف کوه قافند و زمین آن سده از زر است
 و جبل سدرستان که جمله آن سده از زر سرخ است در هر روز
 چهار صد کوشک است از زر و جمله درختان و چشمها همه از زر
 و آنرا که در آن سده می باشند رومانیانند و عالم ایشانرا
 عَطِشَانِ مَلِكِ كُونِيْدِ و بتول دیگر چشمائیل کونید که
 اینها مملکتند و فدای عزوجل ایشانرا در اینجا قرار داده و جمله
 دکه های زمین را بدست این پادشاه سپرده اند و این پادشاه

ملک است و جمله رعیتاوی نیز ملکانند و حکم وی هر چه خواهد کنند
و این کسی این را مسخر می کند جمله آنها که در آن شهرت داشتند
و این پادشاهانی که در حکم و سیاست جمله مسخر این کسی میشوند
این کسی را فرمان برداری میکنند هر چه فرماید و این کسی
متصرف میکند در برایشان و جمله علوم که تعلق بدینا و آخرت
دارد از آنچه ممکن است که آدمی نداند با این کسی آموزند
و این از مرتبه حکمت میکند و این از اسرار خداست و وصل
و ازین طاعتی توان گذشت و بر تبه جمله بیجا مبران میرسد این
کسی را ازین شیخ حکم فدای عزوجل و جمله مقاصد و مراد دینی و
دنیائی ازین می آید و زیاده از آنچه توان بزبان گفتن نیز می آید
و این سری عظیم است اگر خواهی که اینها را شنیدی کنی بخت
خانه پاک پیدا کنی و بعد از آن در آن خانه مندل بگویی بخت میل
بولاد و میلهاراد را بخا فروری و چهار علم از هر زرد در چهار
طرف مندل نیز فروری و هر شب خونی بکنی از هر چه ترا دست دهد
هر شب هر روز چهار رکعت نماز کنی فاتحه یکبار
و سوره قل اوی هفت بار و سوره قاف و القرآن سه بار ^{سلام}
و بعد از آنکه از نماز فارغ شوی بنشین و عزیمت را در وقت

سوار بخوانند و بخورات را در ایام میسوز و درین مدت روزه
دار باید بودن و در ایام بخوندن قرآن و اسما الله مشغول
باید بودن و بکسی نشاید مشغول شدن و از مندل در
شبانه روزی دو بار پیش نباید بیرون آمدن اما ازت
نیست و حیوانی نباید خوردن و سخن کم باید گفتن و خنده
بسیار کردن نشاید و مدت این سخن یازده روز است
و بخورات مهیت مشک رزد کافور
عبر اشهت فام زعفران کند سفید صندل
هر که اینهار را بخورد خدای عزوجل ویرا قوت دوسر دهد
و اگر میسر بود جوان شود و جسمه حیوان را اینها می دهند
و عمر این کسی را از شود چند آنکه خواهد تا خورد میل بحالم
علوی نکند و تا حرکت نخواهد حرکت نیاید و بخورد و هر چند
چیزی بخورد از وی هیچ فضل نیاید و این چنین است
التم و ازین پیش نشوان گفتن که علما و عقلا و فضلا را
این قدر بس باشد و آن ملک که بر جسم حیوان
موکل است در فرمان و بیت و التمه اعلم و این ظلم را
بر زر نقش کند و در مندل بر صوب تار پیا ویزد

جلی قع صلا

چون آب یازدهم گذرد اول زمین را بجنبانند چنانکه بهم بماند که
 این کس بهوشش گردد و بعد از آن ملک یاید با جمله پادشاهان و
 قائم سبز برون آرد و باین کس بهمد و عهد بندد و باز
 گردد و همه آن روحانیان و ملائیک باین چشمائیل سخن گویند
 زنهار قائم را هیچ کس نمانی که بهم حرکت بود و اگر نیز نمانی و ایام
 سخن ترا بشند و آب حیوان بیارند و بتورند هر چه خواهی
 میکنی و این مندل مدور زهر و است اما مرتب طولانی عهد و
 دیگر از منادل دیگر است و من چنین کرده ام و در چنین منداها
 تسخیر کردم و این عزیز بخت بزرگ است و باین مقصد نوع
 صن و رویت روحانیان را به من بیاورم که هم مراد با بان
 نیز حاصل میشود اما این سخنرازان تسخیرها که شرح این است
 و بخت بی خوف است چنین که من ساختام و در حقانی که
 کننده این تسخیر بنشیند و بر زمین اشارت کند چهار دست
 برسد و چشمها از پای هر درختی روان شود و عجایب و غرایب بسیار
 بیند مندا



و عزیزی که درین سخن خوانده میشود اینست
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَزَّمْتُ عَلَیْكُمْ یَا جَسْمًا یَسْبُلُ عَطْمًا
 کَحَقِّ اَزْرَعُونَ اَشْ ظَلَّیْجُو طَلِیْشِ هُو نَا یَش قِیْلَیْنُو
 عَهْلَیْطَا ثُو یَش جَهْلًا شَعُوْثِ اَزْر هُو نَا یَش عَهْلَتْ
 طِعُوْثِ یَا جَسْمًا یَسْبُلُ قَطِیْنُوْثِ کَشُوْ دَاثِ اَرَا
 مِثِ اَجِبْ نَعُوْثِ وَا حَضْرُوْثِ کَحَقِّ صِی الْقِیَوْمِ
 الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوْ وَ کَحَقِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ

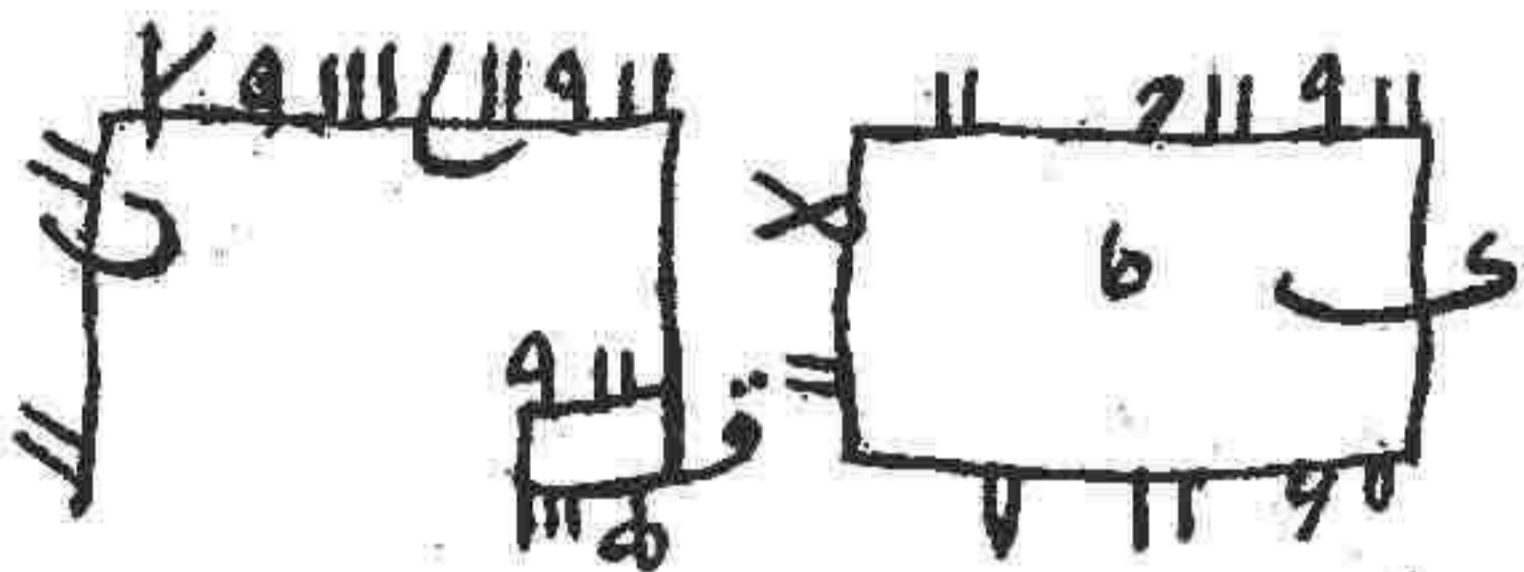
تسبیح قلب عرش از قول شیخ سراج الدیر سکاکی رحمه الله علیه
 اول خانه پاکیزه پیدا کن و در آن خانه مندل بکش منبت میل
 پولاد و زمین مندل را یک پندای و نیک حکم کس خاک زمین را
 در دیوار آن خانه را نیز یک بادخ بپندای و در این مدت که
 عمارت خانه میکنی سه روز روزه داری و غذا کم خوری در مدت
 تسبیح نیز اگر حیوانی بخوری بهتر بود و مدت این تسبیح دو ماه است
 و یکروز است و این چهار طلسم را بر چهار طرف خانه بکار و پولاد
 نقش کن تا در خوف غمانی و هیاهای عظیم نمایند زنها نترسی
 و جامهای سفید در بوشی و هر روز یکبار غسل بیاری و هر روز
 و هر شب چهار رکعت نماز بگذاری در رکعت اول فاتحه یکبار
 و سوره اذکار رکعت دوم بار و قل او حی سوره بار و سوره طه یکبار
 سلام و هر روز و هر شب بعد از عزیمت یا نژده بار سوره قل او حی
 بخوان و در حالت خواندن بخور را بپوزان و بخورات است
 عنود حیمم کندر دار پیل برک سرو زعفران
 سندروس این همه را بکوب و با هم خمیاس کن هر روز منبت منقار
 و هر شب منبت منقار بخور کن و عزیمت تسبیح را هزار و هشتصد و
 بخوان و حرب باید که ساخته باشی از لقره بدرازی نیم ارش و بری

این طلسم نقش کرده باشی و دایم در خواندن مغربت مستعمل باشی و
 برای آن عمل کنی وقتی که صورتهای این پیدا شود و طلسم خراب آید

|| ۹ ۱۹ || ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ || ۷ ۹ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ||

۹ || ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ || ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ || ۹

دچار طلسم که در چهار طرف خانه نقش باید کرد آنست



طالع ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 طالع ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱

چون اینهارا که گفته بجا آری و دایم می خوانی هر گاه که خوابی
 که از مندل بیرون آیی اسم را پشت سینه یا رکن خوان و بر خود
 دم و بیرون آیی و اسم اینست یا عتقاتش
 کفهاشش و مندل را باید که بنفشه عیل بود و باگش و عیله
 در آن باغی که نموده شده است فرو بری و چهار کاره بود

بنزد چهار رکن مندل فروبری و درین مدت بوغن کلان فروز
و هر چند جنای شیرین و نپیس خوری بهتر بود چون بنای
و کلاب و امثال آن چون شانه زده روز یکد روزی
زلزله در زمین افتد و از روی زمین حیوانات درنده همه روی
بخانه تو آرند و چون نزدیک خانه نورسند جمله با هم در سخن آید تو
چون آواز ایشان بشنوی بدانی که چه میگویند و بعد از آن بروند
چون بامداد شود جمله وحوش و حیوانات را بدانی ^{القول} فی نهی
عظیم عزیر الله تعالی و سلیمان این کرده بود حکم خداوند تعالی
و این شیخ را نشاید به هم معظمان نمودن که معلوم نشوانند کرد
و ملعون شوند مگر کامل یا نیک طبعی صاحب دولتی باشد که خدا را
برو نظر تمام بوردونه پند و نداند هیچکس بر او نیاید هیچکس که بی اعتقاد
بود هرگز ازین عمل کسی پیش از من بره نداشت بود و فهم نکرده و
از علما با این وقت صفت کردم و در کوی کفتم و ندانستم که کرده
یاتی و من بحفظ اشارت امام یافتم که فرموده بود و سیزده
شهر کردم تا بعد از آن مراد دولت امام روزی شد و حفظ اشارت
بن آموخت و این را کردم و مردم از دیگران تقاضا کرده باشند
خدای دانست که چیست و آنها هم بهتر و ازین بهتر شیخ از سخا

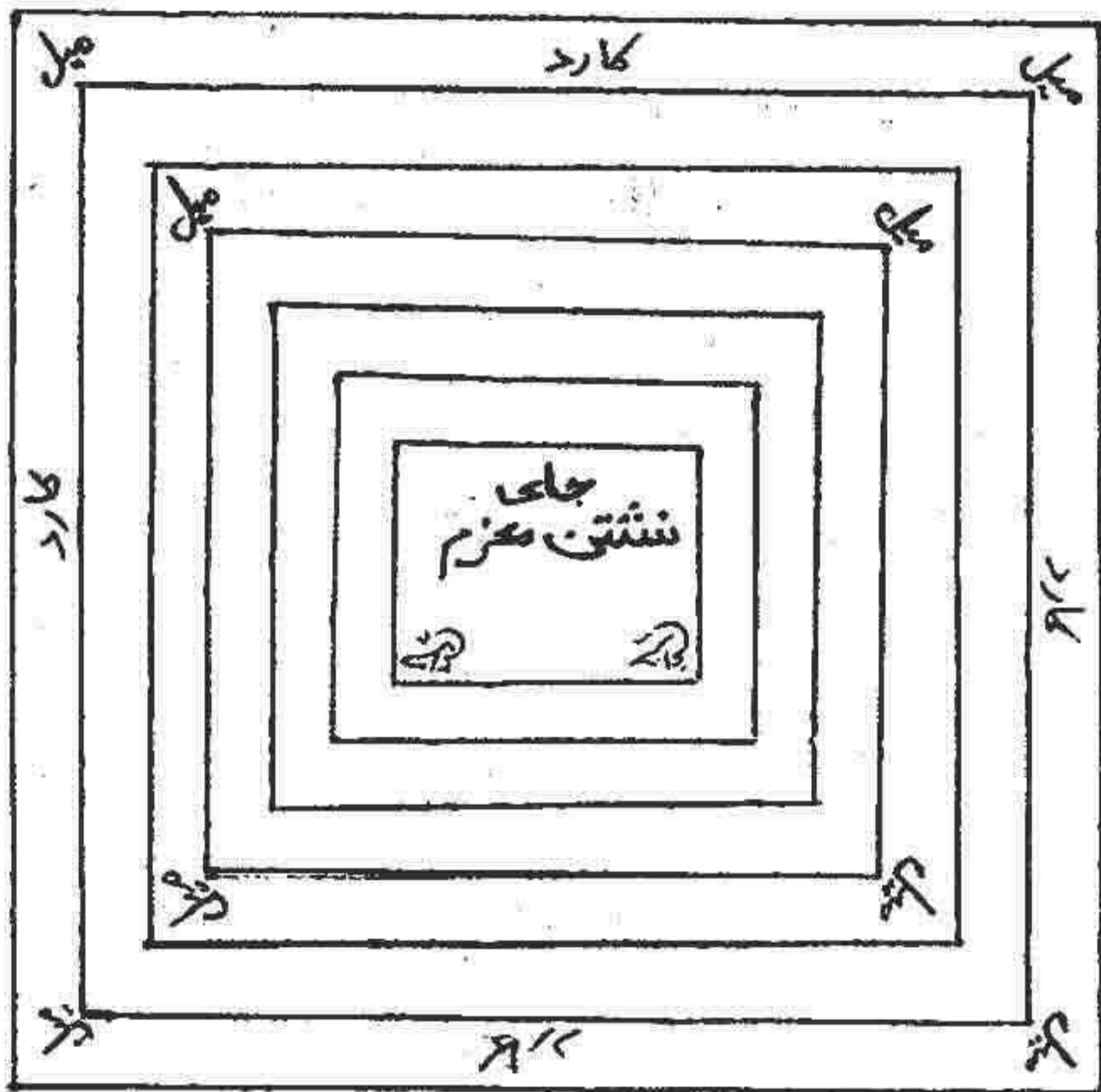
ملائیکه غیر از آنکه تسبیح کل گفته شد نیست اکنون چون جمله زبانها را بدانند جمله
حیوان موزی غیر موزی بنده و فرمان برداری کردند و فرشتگان را
بر آسمان دیدن گیرد و تسبیح ملائیکه را شنودن گیرد و بصورتها ایست
عظیم آمدن گیرد و خود را بروی عرضه کنند اما از پروان خانه نتوانند در
آمدن از سزای این چهار طلسم که گفته شد چون پست و یکم شود منت
فرشته نورانی عماهای نور گرفته و علمهای سبز بروی خطهای نورانی
لا اله الا الله محمد رسول الله و مقدار هزار ملک دیگر از ملائیکه
در پی ایشان آیند و عنادی در آسمانها نماند کند یا مر ضای عزوجل
که فلان پسر فلان شیطان را بر گردن زن و فرشتگان را بکلمه خدا
تعالی سخن کرد و ضای خلعت فرشتگان را بپوشانید و مبتول
شد و دولت سال در دنیا عمر دراز یافت و عالی شریف است
برای وی بزنند و لوله در بهشت افتد جمله حوران سرازیرهای بهشت
پروان کنند و مجال می به پینند و همه عاشق وی شوند و در آرزو
باشند که وی بهشت اندر آید و میوه های بهشت در طبعای نور برای
وی بیارند چون از آن میوه ها بخورد جوان شود و چنان خوب روی
و خوش آواز شود که هیچ کس بصورت و آوازی نباشد تا در جهان
زنده بود و یکی هر پارند بر یک طرف وی نوشته باشند که تنبیه را

آزار کردیم از عذاب و پریشانی آخرت و از نشوونمای دنیا و بروی جهنم کردیم
و بر یک طرفی

اسما

تغافل بود با عزا از نام بوی دهند وی بر خیزد و بتعظیم هر مقامی
بگیرد و بیوسد و بر سر و دیده مالده چشم وی طبقهای آسمان را می بیند
و حجاب در چشم وی نمائند و بعالم علوی نگران شود و مستحار را نداند
کرد و وفا کرد با مرض که مادر زاد بود و غیر آن بدعای و تقاضای استغاثه
صحت دهد فی الحال وی آن مهر بگیرد و در خاتم کند و نگذارد تا چشم
کسی بروی نهانند و فرشتگان نشانهای نو بر روی بریزند و باز
گردند بعد از ساعتی شیطان با عینم و با همذریات چون
بنده گان پاینده و تحتها از لعل و یاقوت پزارند و چهار هزار طبق
په از ز رو یاقوت و لعل و مروارید پزارند و با ایشانند و گویند بصورت
نیز خوشتر و جاوره باشند شیطان در پیش تو پایید و بگوید که ای بنده
کاری کردی که داعی بر طبرین نهادی که مرا بنده کی تویی با یکدیگر
از برای بزرگی خدای تعالی و جمله بنده تو ایم حکم فائدهای من نیز بگیر
فائدهای جمله شیطان و ذریات وی همه بدود دهند وی همه را بگیرد
و عهد بنده ندانم به بنده کی کسی که کار وی نمی کند پس بد از شیطان
که چرا آوردی و بنده کی مرا ضیاع کردی گوید ای بنده اگر بنده کی تو

ننگم بنیت شو
 هر گناهی کند بروی نگیرم و قول خدای در سستی و عهد و سوگند کننده ام و فرزند
 آن بنیز سوگند کننده اند و خدای تعالی گناه را بگیرد مرا سخن تو کرد در آن
 آنم که در عزیت خواندی اگر سخن تو نبود مرا از راه ببرد می ترا و خداییرا
 دیگر شدی لاجرم مرا سخن تو کرد تا بنده تو باشم و فرزند آن جز و مندل
 ایمنش والله اعلم بالصواب



و بعد ازین خاتم که در ریات ابلیس گیرد و عهد بندد که خاتم و پیر ازین
 عهد دور دارد و هر باعداد و هر شبانگاه ابلیس جمله در ریات

بر در برای وی حاضر آیند و هر چه فرماید بکنند و هر سخن و هر علم و هر کار که
 تعلق بوی داشته باشد و با ذریات وی داشته باشد بکنند و چهار
 هزار شیطان بوی دهند تا شب و روز بر در برای وی باشند که هر
 فرماید بیک طرفه العین با قلم را بر هم زنند و این مقدار که گفته
 شد سزا است و عزمت اینست بسم الله الرحمن الرحيم
 عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِحَقِّ طَرَطُوشِشِ وَ يُوُزُوشِشِ يَا حَمَلَةَ عَرْشِ
 بَحَقِّ قُرْطَيْشِشَا وَ ظَلْعَرْدِ مَيْشِشِ وَ يَا سَكَانَ السَّمَوَاتِ
 وَ الْأَرْضِ عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ بِحَقِّ مَلَطُوشِشَا وَ عَهْدُ مَوْتَا
 قَرِهَاتِشِ جَلْدِ يَنْوُوشِشِ وَ هَشَامِدِشَا دَرْدَايِيلِ
 شَهْمَا يِيلِ جَهَا يِيلِ بَطْمَا يِيلِ يَا عِزْرَا يِيلِ عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ
 وَ عَزَمْتُ عَلَى كُلِّ ذُرِّيَا يَتِيكَ بِحَقِّ نَهَيْطَا عَيْشِشِ وَ شَعْبِيُو
 ظَا مَيْشِشِ وَ هَجْمِشِشِ ظَلْعَطِيشِشَا قَيْغُوشِشَا أَجِبْ
 وَ عَوْنِي وَ أَسْمِعْ كَلَامِي بِحَقِّ صَيِّ عَظِيمِ قُدِيمِ كَرِيمِ قَادِرِ
 قَيُّومِ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الْعِظَامِ يَا مُحَمَّدُ يَا وَدَّيْ
 تَسْمِيحِيهِ مِنْ أَرْفَاقِ شَيْخِ رَاهِ الدَّيْرِ كَالِي رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيَّ
 فِي تَسْمِيحَاتِ نَيْزِغَابِيتِ شَرِيفِ هَيْتِ وَ بِيَارِ آهِ اَزِينِ

تسخیر از و بمقتصد رسیدند آنکه اکنون بدانند جنیان از قول هر روز
 قول جمله علماء ما تقدم برنج کرده اند یا شاهان مسلمانان را این طریقی
 و دیگران را درین بگویم بعون الله تعالی اکنون اگر خوانی که
 ملک یا شاهان مسلمان برانرا تسخیر کنی چنانکه هر بری مسلمان
 که از مشرق تا مغرب مشغول گردند باید که اول خانه پاکیزه بپزد
 و آن خانه را تراش کنی و بخاک که از حورچه خانه بیرون آمده باشد
 زمین مندل بسازی و نیک محکم کنی چنانکه باید و بعد از آن ترک
 خوردن کنی و جامه پاک در بوشی و دو ماه و بیست و یک روز است
 مدت این تسخیر درین مدت باید که روزه داری و عزایم در
 اندون بشینی و بخوانی هر روز و هر شب و بخورات که مکتوب
 اینست سند روس کندر سیاه عنبر زعفران
 پوست سرو مقل ازرق نیک کبوی اینهارا و با هم بچین
 کن و کوبها بساز در روزه مشغال و در شب روزه مشغال
 و در شب د روزی دو بار از مندل پس بیرون آمدن نشاید
 و مندل این را بهفت میل بولاد باید کشید و میلها را در انجا
 فرو باید برد و همانجا ماند تا آخر مدت تسخیر و چهار کاره بولاد
 در چهار رکن مندل فرو باید بیرون و سر خوب ناز و پاکیزه ظرف

این تسخیر از هر طرفی که خواهد بود
 در هر روز یک بار بخواند
 در هر شب یک بار بخواند
 در هر روز یک بار بخواند
 در هر شب یک بار بخواند

نقش
 مندا باید فرو بردن و بران جو بهای طلسم را به زرد یا نقره این
 باید کردن و آویختن و حربه باید سا از بولاد و بدان حرکت
 نقش را باید کردن و دایم در دست خود باید گرفتن در وقتی
 که این عزیمت را خواهی خواندن و طلسم اینست

۹ ۱۸ ۳ ۱۱ ۲۱ ۹ ۱۱ ۲۹ ۱۱ ۳۷ ۹ ۱۱ ۴۵ ۱۱ ۵۴ ۹
 ۹ ۱۱ ۹ ۱۱ ۶ ۹ ۱۱ ۸ ۱۱ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۱ ۱۴ ۱۱ ۱۶
 ۹ ۱۱ ۱۳ ۱۱ ۱۵ ۱۱ ۱۷ ۱۱ ۱۹ ۱۱ ۲۱ ۱۱ ۲۳ ۱۱ ۲۵ ۱۱ ۲۷ ۱۱ ۲۹ ۱۱ ۳۱ ۱۱ ۳۳ ۱۱ ۳۵ ۱۱ ۳۷ ۱۱ ۳۹ ۱۱ ۴۱ ۱۱ ۴۳ ۱۱ ۴۵ ۱۱ ۴۷ ۱۱ ۴۹ ۱۱ ۵۱ ۱۱ ۵۳ ۱۱ ۵۵ ۱۱ ۵۷ ۱۱ ۵۹ ۱۱ ۶۱ ۱۱ ۶۳ ۱۱ ۶۵ ۱۱ ۶۷ ۱۱ ۶۹ ۱۱ ۷۱ ۱۱ ۷۳ ۱۱ ۷۵ ۱۱ ۷۷ ۱۱ ۷۹ ۱۱ ۸۱ ۱۱ ۸۳ ۱۱ ۸۵ ۱۱ ۸۷ ۱۱ ۸۹ ۱۱ ۹۱ ۱۱ ۹۳ ۱۱ ۹۵ ۱۱ ۹۷ ۱۱ ۹۹ ۱۱

و نقشی که بر حربه کشی اینست و در ازی حربه یکبار کشی باید
 و سبقل زده

۹ ۱۱ ۱۳ ۱۱ ۱۵ ۱۱ ۱۷ ۱۱ ۱۹ ۱۱ ۲۱ ۱۱ ۲۳ ۱۱ ۲۵ ۱۱ ۲۷ ۱۱ ۲۹ ۱۱ ۳۱ ۱۱ ۳۳ ۱۱ ۳۵ ۱۱ ۳۷ ۱۱ ۳۹ ۱۱ ۴۱ ۱۱ ۴۳ ۱۱ ۴۵ ۱۱ ۴۷ ۱۱ ۴۹ ۱۱ ۵۱ ۱۱ ۵۳ ۱۱ ۵۵ ۱۱ ۵۷ ۱۱ ۵۹ ۱۱ ۶۱ ۱۱ ۶۳ ۱۱ ۶۵ ۱۱ ۶۷ ۱۱ ۶۹ ۱۱ ۷۱ ۱۱ ۷۳ ۱۱ ۷۵ ۱۱ ۷۷ ۱۱ ۷۹ ۱۱ ۸۱ ۱۱ ۸۳ ۱۱ ۸۵ ۱۱ ۸۷ ۱۱ ۸۹ ۱۱ ۹۱ ۱۱ ۹۳ ۱۱ ۹۵ ۱۱ ۹۷ ۱۱ ۹۹ ۱۱

باید که بود و چراغ در بین مدت جوانی نشاید و هر روز
 یکبار غسل کند بهتر بود و غزیمت را هر روز هزار و بیست و یکبار
 بخواند و چون غزیمت تمام کند هر روز دو رکعت نماز و هر
 دو رکعت نماز بگذارد بیک سلام در هر رکعتی فاتحه یکبار
 و سوره قل اوحی یا زده بار بخواند و چون از نماز فارغ

شود زود در منزل در آید و اگر خواهد در غار فلان او می خواند و اگر
نخواهد از قرآن هر چه خواهد بخواند و این شیخ بغایت بزرگ است
از برای آنکه جمله پریانی که با او شاهبند بر پریان مسلمان جمله از صغیر
و کبیر و زن مرد از مشرب و مشرق طافری آیند و قائم خود را یک
بتوی دهند و جمله سخن و مطیع می شوند و بعضی از علما این قسم
اسمه ایشان گفته اند و ما نیز میدانیم و بدانکه در میان ایشان
که گاه اختلاف می افتد و بعضی بر بعضی دست می بایند و
یکدیگر را از مالک یکدیگر می برانند و آنکه مظهر میشوند
سوم و پادشاهان ما تقدم دیگری کنند در زندگی نفسی چون
چنین بود اسامی ایشان را بیاید خواندن و گفتن که ذکر خود
اجابت نکنند از برای آنکه بهانه کنند و گویند که حال نام ما
این نیست اگر چه آن باشد ولی باید که این کسی عزیمت خود
و ایشان را بعزیمت بیارد و با سما الله ایشان بخزند و
می آیند نام ناکفته و علی ^{بن} این چنین است ولی بعضی از برای
تکلف نادانسته نامهای ایشان را پیدا کرده اند و این
بغایت منکر است که در عزیمتها نام بر باز کسی آرد
تحقیق ناکرده و من این را آسان گزوم تا هیچ اضلاقی


نیفتند در خواندن غرمت و اجابت کردن ایشان زود بود و مدت
تراچی باید کوی کسرت شدن نشا و خاتم شهابت کسرتی ظاهر
سوند فائدها پروان آرند و بتو دیند نام بندگترین ایشان
طلو حوش ملک است و بر جمله پرمانی که ریاضت کشیده اند
دعا بداند از کافرو از جهود و از ترساجله ایشانرا
وی ملک است و مقدم است بر همه عابدان پرمانی که بر جمله
دقایق و علوم و صنعتها شریف و علم موسیقی و علم کسیر
و علم طب و علم طب و بعضی و حل و عقد و ریاضت این جمله را
بتو چند کلام بیاموزند و جمله آن بیانی که تعلق باین دارند
بیابند و پیش از یک ملک نماند تا جمله چشم خود و چشم جهل هزار
باشند که جمله بر گرفته باشند و جمله علوم نیک دانند شب
و روز در خدمت تو بسیرند بهر چه فرمائی و این همه
بغایت بزرگست و عظیم خو نسبت زنها خاتم ایشانرا
کسی ننمائی که بد بود من این را بغایت مختصر و خوب کردم
و علما و عقلا خود دانند که این ملک را چه عظمت است
بزرگست من این را بقوت دیگر که آنرا می توان گفت
چنین آسان کردم تا سلطان زاده بداند چون بحال

بدانکه من جسم پایه ریخ برده ام و الله اعلم بنفش فاطمه زهرا

۱۱ ۶ ۱۱ ۱۱ ۲ ۱۱ ۱۱ ۵ ۱۱
سأ ۱۱ ۶ ۱۱
ب ۱۱ ۶ ۱۱
ط ۱۱ ۶ ۱۱
۵ ۱۱ ۶ ۱۱

و این چنان طول بود که صفت نتوان کردن امام این را اختصار
کرده است و من نیز اختصار کردم تا قوت عمل نیز معلوم شود
جملة علماء را خاتم این بعایت بزرگست و عظیم از موده
مثل ندارد و من بعد از سفر کردن بسیار ضعیف
توانستم کردن و اگر نه بیجان ماندی و عزیمت
بسم الله الرحمن الرحيم عزمت علیکم یا طاهرش مع
انواعه بحقی عرطوث عر و نوث طوطناش یا
العلی العظیم طوموثايش شهنوات ظلموع ذر
یطوث ازمانیش احب یا زهد الحن بحق
شلعونی شلعونا اخیبونی و احمرونی بحقی
هذه الأسماء العظام و بحقی هذه الطلسمات المباحة
رکة و بحقی حقیق القادر و بحقی قاهر القیوم الد

لَيْسَ كَيْدًا سَيِّئًا وَهُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ وَبِحَمْدِ وَالِدِ الْجَمِيْعِيْنَ
 نوع دیگر اگر خواهی که سبک طرفه العین از اقلیم باطنی
 و از شهری بشهری بروی چنانکه ترا هیچ زحمت نرسد و خود را در
 انجا بینی و ترا هیچ کسی بیند اگر نخواهی و هر چه ترا مشکل بود
 از احوال و از علوم این جمله را آئینده باید و ترا خبر دهد
 آنکه ترا مستغولی باید که طیبید یک روز روزه دارد و این خاتم را
 بر زرقش کن و وقتی که مرغ بمشتری نظر کند مقصدی یا تثلیث
 و بعد از آنکه نقش کند باید که نشیند و این اسم را بر خواند عیسی یا
 و خاتم در آنکشت کند و این بخور سوزاند در حال یک کسی بنده
 شود جامه سرخ پوشیده و کلاهی سرخ بر سر نهاده بود بیاید
 و یک دامن پراز زر بتودهد و یک خاتم بتودهد از باقوت
 سرخ چون در دست کنی بنیت هر شهر که در خاطر کنی از آن
 همانجا به بینی خود را و هر گاه که در آنکشت کنی بنیت که
 بکنی همان لحظه همان کس بیاید و هر چه فرمائی بکند و هر چه
 گوئی برود و هر چه گوئی بیارد و خاتم تو مسخر باشد و لی
 خاتم وی هر چه خواهی بیایی برود و خاتم را نگاه دار تا دایم در

عدت و شادی با اینی بخورات وی اینست مقل ازرق
 سندروس کند سیاه عنبر پوست سرو عکاشاخ
 مشک و خاتم اینست و آن روز زنها روزه داری غسل
 کنی و بعضی از علماء ما تقدم گفته اند از رو مشری و مرغ جسم
 روحانیها صل میشود و این خاتم مسخر میشود ولی ما در شیخین
 آوردیم 

تسخیر نوع دیگر بدانکه تسخیر بیان که پادشاه اند بر قسم اند بعضی
 مسلمانند و بعضی مشرکینند و بعضی زندق و کافرند حکم
 حدیث و قرآن و بدایح من دانستم ام در تسخیر کردن ایشان
 اکنون اگر خواهی که ملک نصرانی را مسخر کنی با جمله چشم و آفتاب
 اول باید که خانه پاکیزه پیدا کنی و بعد از آن در آن خانه منزل
 بگشی بیخ کار دیو لاد و کار دها در سما بخا فرو برد و بخورت
 اینست پوست خشنخاش سندروس کند سیاه
 عنبر خام مقل ازرق و پیر شب یکی خون بکنی از هر چه براد است

دهد و گوشت آن نخودی و مدت این هفت روز است و در وقت روز
باید که دائم روزه داری و دو بار پیش از مندل بیرون بینی
و خود را نیک نگاه داری و در وقتی که بیرون می آیی این
اسم را بر خود بخوان یا اَعْلِيْعَطِيُوْشِيْ بِسْمِ تَعَالَى
در هر شب در هر روز دو رکعت نماز کند و در هر رکعت
یکبار سوره فاتحه و نه بار سوره قل او حی بخواند چون روز
سلام دهد عزیمت را سه هزار بار بخواند چون روز
هفتم شود با مدار یکاه سی هزار بار بخواند و خست پیزند
که همه متوجه و بیند و می آیند و هر یکی بر آن سبی برود و سوارند
و بر بالای هر یکی چتری مرصع و درها بجای آویزه از وی
آویخته و تاجها بر سر نهاده و سرود کویان بیان پیایند و در
دست هر یکی طبعی از لعل و یاقوت و زرشخ باشند
چون نزدیک این کسی رسند از اسپان فرود آیند و یک
تختی را بردارند که از یاقوت سرخ بود و یکی در خست بر بالای
آن تخت بود و سجد و پویای آن تخت را گرفته
باشند و خست از بالای تخت بدو سلام کند و بانو لطف

کند و گوید مرا قبول کن یا چشمم که دارم و بر سر تو نثار ما کند و بر
 فردایش سینه یوش ملک میاید بدان گوید که گفتی این
 حاجت نیت و با تو عهد بندد و هم ملوک که با وی تعلق دارند
 با تو بیعت کنند و سید نوش ملک با تو با هم چشم بیعت کند
 و عهد وی از جمله عهد با حکم ترست و بود و گوید و خضر خود با هم
 چشم وی پیش تو مانند اجرای خدمت در هر روز خود نیز پیام و
 شمارا بی پیغم و هر چه فرماید بکنم و برود این کسی خانم و برابگرد
 و نیکو نگاه دارد و این را احتیاج نیست که من بگویم که از وی

چه حاصل بود چه آرد و عزت اینست
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمَلِكُ الْحَمِيُّ
 سَيْدِ نُوشِ بْنِ طَلْعَطَوْشِ بْنِ خَرْوَائِسِ هَلَقْتُمْ سِطْرَهُ
 طَبِئْتُمْ هَشَابِجِيَّتِمْ سَلَدْتُمْ عَوْثِيَّ عَلِيَّيَاتِمْ جَلَنْتُمْ سِ
 اجِبُونِي وَأَحْضُرُونِي بَعْدَ رَةِ اللَّهِ وَجِئْتُمْ قَادِرِ الَّذِي لَا
 إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَجِئْتُمْ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَجِئْتُمْ
 رَيْبَانَ أَحَبَّ دَعَوْتِي جِئْتُمْ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ الْعِظَامُ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

اگر خواهی که پادشاه بریان بود را محض کردانی باید که نه روز روزه
 داری و خانه پاکیزه بپوشی و در آن خانه منزل بگوشی بنام میل
 پولاد و میلها را در آنجا فروبری و منزل را با بگوشی خواه مربع
 و خواه مدور اما اگر مربع بود باید طولانی بود و در منزل نشین
 و هر روز و هر شب چهار رکعت نماز کند از هر رکعت اول فاتحه
 یکبار و سه بار قل اوحی و تا آخر مثل این و شب نیز مثل این
 و بعد از نماز این بخورات را بر آتش نه ناخته دیو
 سندروس میبندد خشک کند در سیاه زفت بکشد سیاه
 عنبر و در شبانه روزی دوبار از منزل پیش برون بیائی
 و زنها را زینها نیک احراز باید کردن که گشتن مسلمانان پیش
 اینها غریب است وقت برون آمدن از منزل این آیه را سه بار
 بخوان و سی یکبار قوتیارا بخوان و بر خود بدم آیه است
 يَا خَلْعُ طُونَانِشْ وَ مَرْتِيَا بِنَسْتْ قَرْتِيَا
 وَ جَلَا وَ مَلَّا رِيُونِيَا بِيُونِيَا شَرِيُونِيَا شَمُونِيَا
 اَز رَطِيَا اَز رَطِيَا عَنطِيَا عَنطِيَا طَوْنَطِيَا اَهِيَا
 شَرَاهِيَا قَدْمَهِيَا هَلْمَدُهِيَا هَرَجَرَا اَهْرَا بِيَلْ اَطْوَا
 بِيَلْ شَمَطَا بِيَلْ جَهَبَطَا بِيَلْ خَسْرَا بِيَلْ اَشْرُوقِيَا

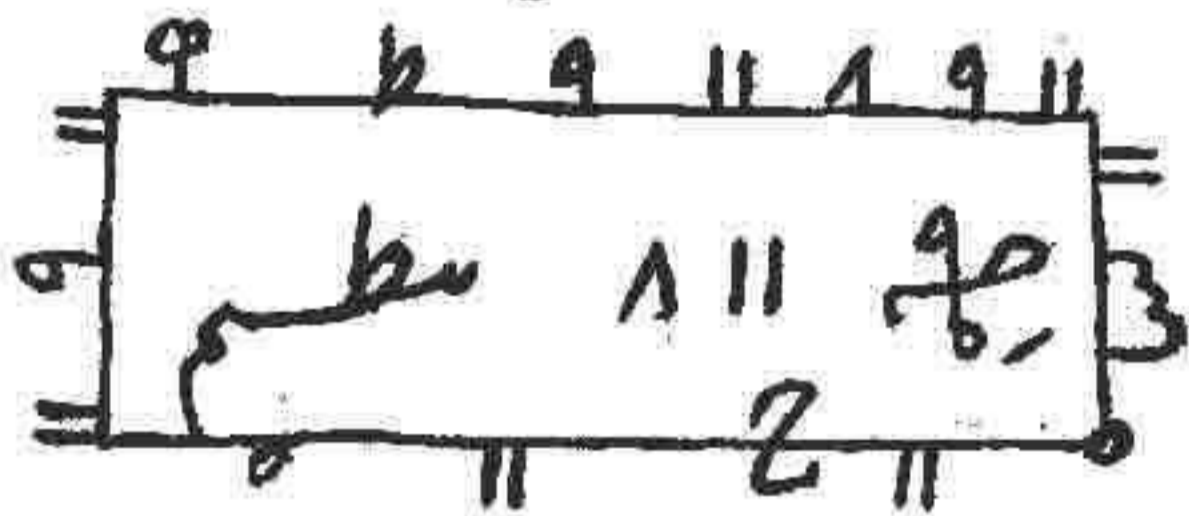
سُحَايِيلُ أَهْرَائِيلَ أَعْلَائِيلُ الْهَوَائِيلُ كَأَيْسَلِ الْإِسْرَائِيلِ
 طَرْشُوسَايِيلُ ذَرْخُونَايِيلُ زُونَايِيلُ خَمُونَايِيلُ
 كَلْبَقْنَايِيلُ شَرْكَشَائِيلُ سَفْنَةُ هَائِيلِ إِهْ وَاهِ
 وَآلَهُ عَسُو سَيَلُوا هَيْدُ وَآيِيلُ مَنطَائِيلُ
 مَنطُودَايِيلُ مَنطُوطُ مَنضُودَه مَسْعُودَه
 مَسْعُودَه مَحْدُودَه بَرْخَانْفَرُغَا مَا نَبِيشِ الْبُرَيْشِ
 أَرْبَيْشِ أَوْرَهْ أَرْوُ وَرَايَهْ مَرْيَايِيلُ كُورِشَا
 يِيلُ الْكُنْهَاهَبَايِيلُ صُورُورُ وَآيِيلُ نُورَايِيلُ
 دَرْدَايِيلُ شَمْنَايِيلُ جَمْهَائِيلُ جَهَائِيلُ بَطْمَائِيلُ
 شَمْحَائِيلُ رُوحَائِيلُ مَنطُرَا مَعَطْرَا شَهْرَهْ
 شَهْطَرِيْ بَرُوتَا بَرُومُوتَا أَنْكُدِيْ طَرْمَائِيلُ
 طَهْرَقَائِيلُ أَنْهَاهِيْ ثَلَسَائِيَّتَا مَكُوتَه رُ
 كُويَهْ شَهْطَرِ شَيَايَهْ أَهْلِيْ وَمَالِيْ وَوَلَدِيْ
 وَآحْبَائِيْ حَقِّيْ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ السَّفَرَةُ وَالْبُرُورُ
 وَالْكَرَامُ الْكَاتِبِيْنَ وَالرُّوحَانِيَّيْنَ أَنْ تَقْضِيْ
 حَاجَتِيْ يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

و درت تسخیری سی و نه روز است و درایم بطهارت باید بود
و درایم در خواندن قل اوچی ثبات باید نمودن آن قدر که بماند
و عمریت را هزار مرتبه و نه باید خواندن چون سبب سر و نه
شود زلزله در خانه افتد و در یوار شش شود و هفت صورت
بر مثال صورت از در آید زنه از نقرعی و آتش
از دهان ایشان میدمد چنانکه حرارت در افتد و
دل تو طپیدن گیرد و ایشان بغایت مرید باشند توانی باشند
و بروند چون نزد سحر شود پنجاه هزار مرتبه پایید و کجاست
پارند از زر سرخ و بر آن شاه جمله پیران یهودی با نوح جامه
زر نعت پوزیده با نوح جامه بر سر نهاده و توریست معاز و در
عقایل با بستند و خوانند که مناظره کنند نتوانند چون تمام شد
در سر که در آخر غریبست توریست از دست او بیفتد و وی
بروی در افتد این بار بر خیزد و گوید که ترا چه مرید بودی
بدستی که بندی توی باید و خانم توی باید خانم بتور دهد
تو بیکر و عبوی سو کند و در حلقه بکن که این تا تسخیر تو
بشود و جانی در آن طرف کوه دولت شهر است است
که زمین و خانه و باغ و درخت و زمین آن سررستان از نقره است

بقدرت خدای عزوجل وی پادشاه آن شهر باست وی و حکم
 وی که دوست هزار مردار و بیم مسخران تو باشند و هر
 فرمائی و هر چه گوئی بکنند و ترا بان شهرستان اگر کوئی
 ببرد و ترا بهر چه در جهان عجایب و غرایب است بنمایند
 و تو زیت با موزند و از تو زیت حمل صنوبر بار ایام
 زی و عالم گری و مقاصد تو حاصل کرد و عزت است
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَزَّمْتُ عَلَيْكُمْ اَيْهَا الْمَلِكُ
 الْعَظِيمُ حَقِّيْ عَلَطُوْا نَائِيْثٌ ظَلَدُ عِيُوْثٌ نَمْحُوْا نَائِيْثٌ
 ظَلَدُ عِيُوْثٌ نَمْحُوْا نَائِيْثٌ ظَلِيْحًا نَشِيْثٌ هَلْدُ يَطْعُوْا
 حَقِّيْ دَرْدَا يَلِ رُوْحَانِيْلٍ لِحُوْ ثَلِيْثٌ هَرُوْ ظَلَايِشِ
 هَلَطَطِيُوْثٌ هَبِعُوْ نَائِيْشِ اَجِيْبُوْنِيْ وَاخْفُوْنِيْ
 بَعْرَةَ اَسْمَاءُ اللّٰهِ تَعَالٰ وِبِقُدْرَةِ الْقَادِرِ الْقِيُوْمِ
 الَّذِيْ لَا يَنْوِيْ شَيْءٌ مِنْ عِلْمِهِ وَلَا يُوْدِدُهٗ اَجِبْ
 دَعُوْنِيْ يَا شَادُوْشِ الْيَهُودِيْ حَقِّيْ هَذِهِ الْاَسْمَاءُ
 وَبِحُرْبِ مُوسٰى وَمُحَمَّدٍ خَالِمِ الْبَنِيّٰنِ الْعَبِيْثِ الْطَاهِرِيْنَ

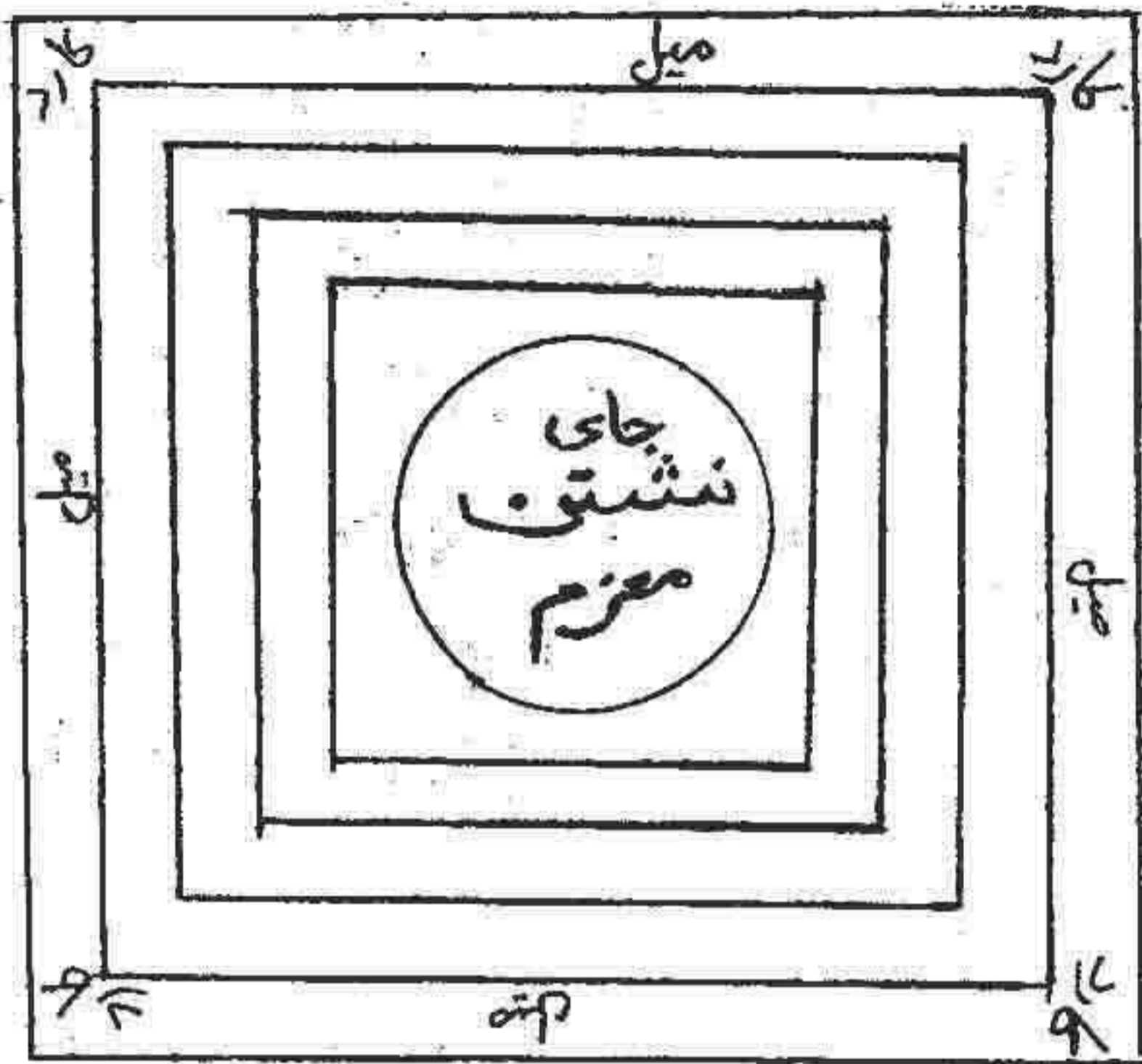
و اگر در شب برابر ماه خوانی یا در کعبه بایستی که در شنائی بدوی
اندازد بهتر بود و قرآن بپنی هم بنگارند و اگر قرآن را به پنی بر خیزد
ایستاده بخوانی و چون بغروب شود بنشین و مدت سخن
صد و چهل روز است چون صدوسی روز بگذرد جهان ترا غایت
تورانی بپنی و هر بار که طهارت کنی ابهای طهارت تو افتد
نقره شود و هر وار بگذرد بقدرت خدای جل جلاله و حکم
خلافتی ترا در وصت گیرند و جان و مال از تو دریغ ندارند
و هم بتو محتاج شوند و سپس تو آیند و تو جمله ضمایر ایشان را
بدانی و هم سفر کردند و چون در خواب شوی در قدمهای خود
و در زیر جامه خواب خود هم هر وار بیداری و چون بیدار
کردی آن جمله آن تو باشد هر که خوابی بیداری و لی خوابهای
عظیم با هیبت پنی و دل تو بغایت ترسان شود و چون
بگذرد آن نه پنی گریان شوی و چون این حال شود قرآن را
بداند و حجاب زمین از پیش چشم تو برداشته شود و نورمان
خدای عز و جل در شب روز تو قرآن را به پنی و قرآن را بیدار چون
عاشق و معشوق گردید و هم جهان اگر بقصد تو بر خیزند اگر
بفرمانی هم جهان را خراب کنند بیک عقل را معلوم است

که در فواید وی چو باند چون حجاب روی زمین مریغ شود بعد
 از آن بیاید بر تختی نشسته و بصورت جناح خوب بود که در
 روی وی بشو آن نگرایش و دست ترا بگرد و از مندل برود
 آرد و بر تخت بنشیند و خانم خویشش بتودید و چون خانم
 و بر ابگری و به پنی و بر چشم مالی عمر تو هشتاد سال زیاد است
 و اگر پیر مانشی جوان کردی و خانم سفید بود و بر روی بخط برنو
 شده شده باشد اسما الله و عهد نیز جناح که به هیچ کس ننمائی و
 از پیش تو غایب شود و خانم اینست



و این پنج اسم که بر خود خوانی و بدی نامفرت نرساند
 اینست یا ظی طیرت یا عیمه هوث یا جهو طیار
 یا عز طیمویش یا جسمیش و بخورات وی اینست
 صندل سفید نرجس قلی کند رسید پوت خنکاش
 کفک دیر یا حب ابان زعفران باید که بلوقی او زان برابر

و عجیب کنی و بوقت حاجت بکاربری و صورت مندرج است



و عزیمت وی نیز اینست بسم الله الرحمن الرحيم
 عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ مَرْسِلَ الرَّحْمَةِ
 وَمُعْطَى الْمَنَاجِحِ الْعِبَادِ بِحَقِّي يَا عَدُوَّ نَفْسِي يَا عَرِيفَ طِفْئِي
 يَا وَهَّوْطِيسَ وَحَيْهَرَةَ عَيْشِي شَهِيدًا يَا عَيْشِي عَزَمْتُ
 عَلَيْكُمْ أَيُّهَا السَّيِّدُ الرَّحِيمُ الْمُرْتَكِبُ بِالْحَاكِمَةِ
 لَسْرَةَ مَدِينَةٍ بِحَقِّ عَيْلُو طَرِيَّتِي شَلْبُو عَيْشِي طُفْئِي يَا عَيْشِي

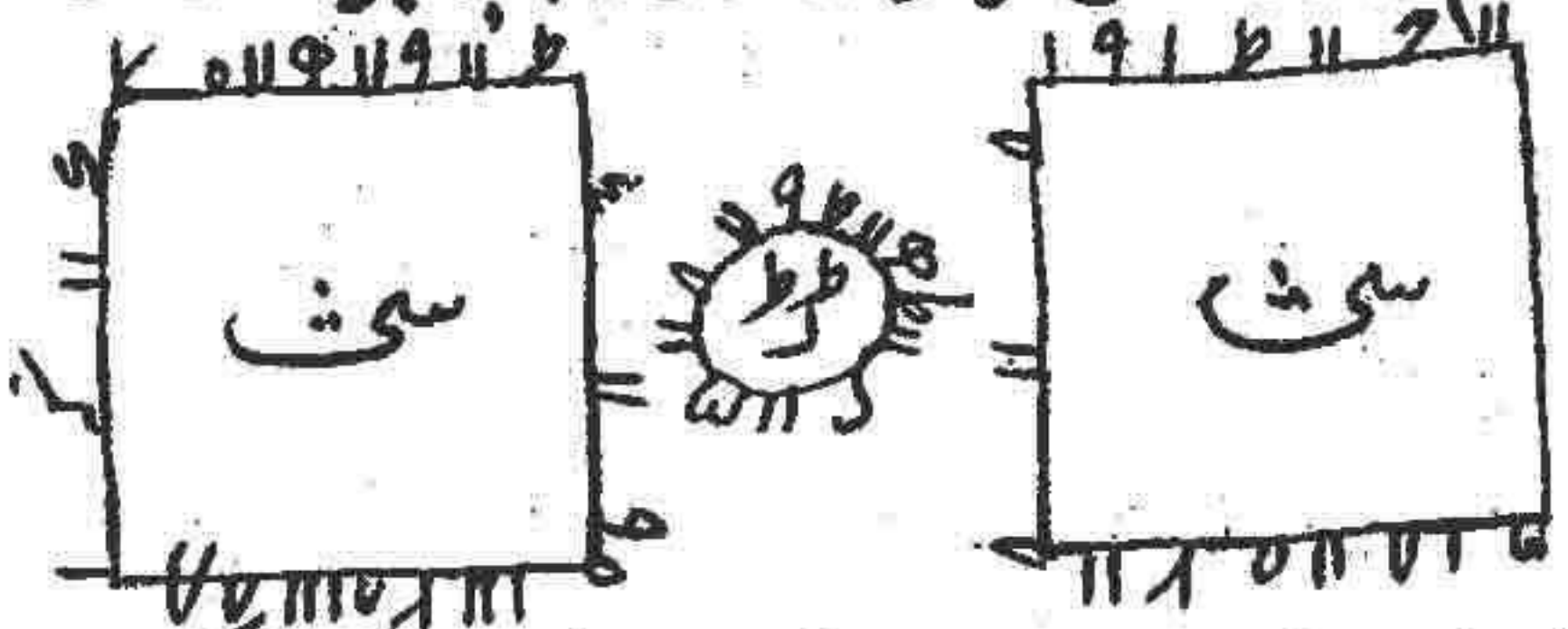
هَجَلْتُمْ طُرُقَ نِيَابَتِ صَلِينُوتِ اَجِبْ رَعُوْتِي يَا هَازِيْشِ
 زَعَا نُوتِشِ بَعَثْ هَذِهِ الْاَسْمَاءَ الْعِظَامِ وَبِحَقِّ خَلْقِكَ
 تَسْمِيَةَ مَلَائِكَةِ اَنْكَتَارِ شَيْخِ سِرَاجِ الدِّيْنِ كَمَا كَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ
 اَكْرُوَاهُ بِرُكْنِ مَجْرَمِ مَلَائِكَةِ كُنْ حَتَّابُكَ جَلْمَلَائِكَةِ مَلَكَوْتِ عَلَوِي وَوَلِي
 وَرَضْوَانِ وَاَنْ جِهَارِ مَلَكَ مَشْرَبِ كِه حَاحْتِ يَا سَمِ كَفْتِنِ اَشْيَانِ نِيَابَتِ
 وَمَلَكَ وَزِيخِ وَفَرَشْتِكَا نِ عَذَابِ مَفْرَشْتِكَا نِ رَحْمَتِ مَا يَدِ
 كِه دَر دِلْتِ اَز سِ عَجَبِ وِ شَكِ نِيَابَتِ كِه اِيْنِ اَز اَسْرَارِ نَبِيْ كِي
 خُدا يَسْتِ جَل جَلَالِه وَاِيْنِ كَفْتِنِ كِه حَوْنِ وَجَلْوَنِه اَسْتِ
 رَهْتِ عَزَائِبِ اَكْرُوْتِ نَبِيْ خُدا يِ وَبِه بِنْدِ كِي خُدا يِ اَقْرَارِ يِ
 دَر دِلِ كُتْ كِه دَر مِيَا رِ فِكْرِ تَا فَرَشْتِكَا نِ وَبِزَرِ كِي نَامِ خُدا يِ
 تَعَا وَعَجَائِبِ وِعَزَائِبِ اَفْرِيْنِشِ وَدَوْلَتِ بَخْشِيْدِ نِ خُدا يِ بِلَنِي
 بِه بِنْدِ كَا نِ مَزُوْدِ وَبِزَرِ يِ اِنِي كِه مَنِ كِه سِرَاجِ الدِّيْنِ كَا كِي اَمِ
 چِه حَالَتِ دَر اَسْتَمِ وَحَوْنِ اَسْمَارِ اَبْرِبِ اَبِيْطِ عَنَا مَر اَبِعِه
 وَاَز اِنْحَا اَز عَالَمِ كَزِشْتَمِ وَكِرُوِيَا نَز اَدِيْمِ مَبَا اِيْتَا نِ مَسْمُومِ
 وَاَز اِيْشَا نِ طَرِيْقَهَا خُزَانِدَنِ جَلْمَلَائِكَةِ اَسْمَا مَوْخَمِ وَبِجَا يِ سَا يِنْدِمِ
 كِه اَز اِنِ بِالَا تَرَنِيْ بِشِيْ اَز مَنِ كِرُوِيْ بُوْر دِنْدُوْنِه بَعْدِ اَز مَنِ نَبِيْ
 بَكْسِنْدِ حَكَر اَز مَنِ كِتَابِ كِه مَرْوِيْخِ سَا لِ اَبَا بِيْسْتِ تَا اَتْمَامِ كِرُوْمِ

وعلو اول و آخر این فن لا از ایشان آموختم ۷

ولف

حقا و نم حقا و نم حقا نكفتد ام درین كتاب خود نیاورده ام
بچه نشخیر از این باب عمل ناکرده و نادیده و این كتاب را
در جهان پیاد کار ماندم تا جمله علمائی روی زمین عبرت گیرند
از کارهای من و میرنشوند از علم و دانند آنها که در علم
تجرات می خوشند که بدینجا نرسیده اند و قوت نام
این ندارند و هر که خطا دادند و یک عمل اگر ازین بگذرد
از دست عمل از جمله عالمان که در علم نازیده اند بهتر دانند
و جمله در پیش روی خود مانده اگر محبت با اینزید و اگر هم فضیل
عیاض و صلیت عجمی محمد سماک و ابو معشر بلخی و یوسف
دارائی و عبد الله بن سهیل ششری بود در پیش این
که علم ازین پیامور دیا علی ازین بگذرد و مانند حقا
و الله اعلم و چون خواهی که جمله فرشتگان را حکم خدای
عزوجل منحکر دانی و همه را به پنی و با هم نمیشین کردی
و از هم فیض گیری و ایضاً هر آنز و یک بیخامران
برند تا با جان ایشان در مشافره و عقابله نشینی فراز همه
فیض گیری و بدرجه جمله اولیا برسی و الباقی معلوم باید
که جهل روز روزه داری و درین ملت هر روز غسل

بیاری و چاههای سفید یا کبود در پوستی و اکثر اوقات در مندلی بانی
 و این بخور را میسوزم مثل ازرق کافور رباهی
 کندر سفید کندر سیاه پوست سرو عینر لادن
 اول اینها را اینکس یکوب با هم بچین کن و هر روز هشت مثقال
 و هر شب هشت مثقال و مدت این شیخ چهار و یک روز است و این
 مندلی را بهفت میل باید کشید و چهار کاره پولاد در چهار
 رکن مندلی باید فرو برد و در شبانه روزی پیش از دو
 بار از مندلی پروان نشاید آمدن و غذا کم باید خورد
 و حیوانی نشاید خوردن که فرشتگان بهیتهای عظیم نمایند و
 سی جو بنار و یا اگر باید پیدا کردن و آبوشم سفید این
 خام را بر نقره نقش باید کردن و از آن جوهرها باید آویختن



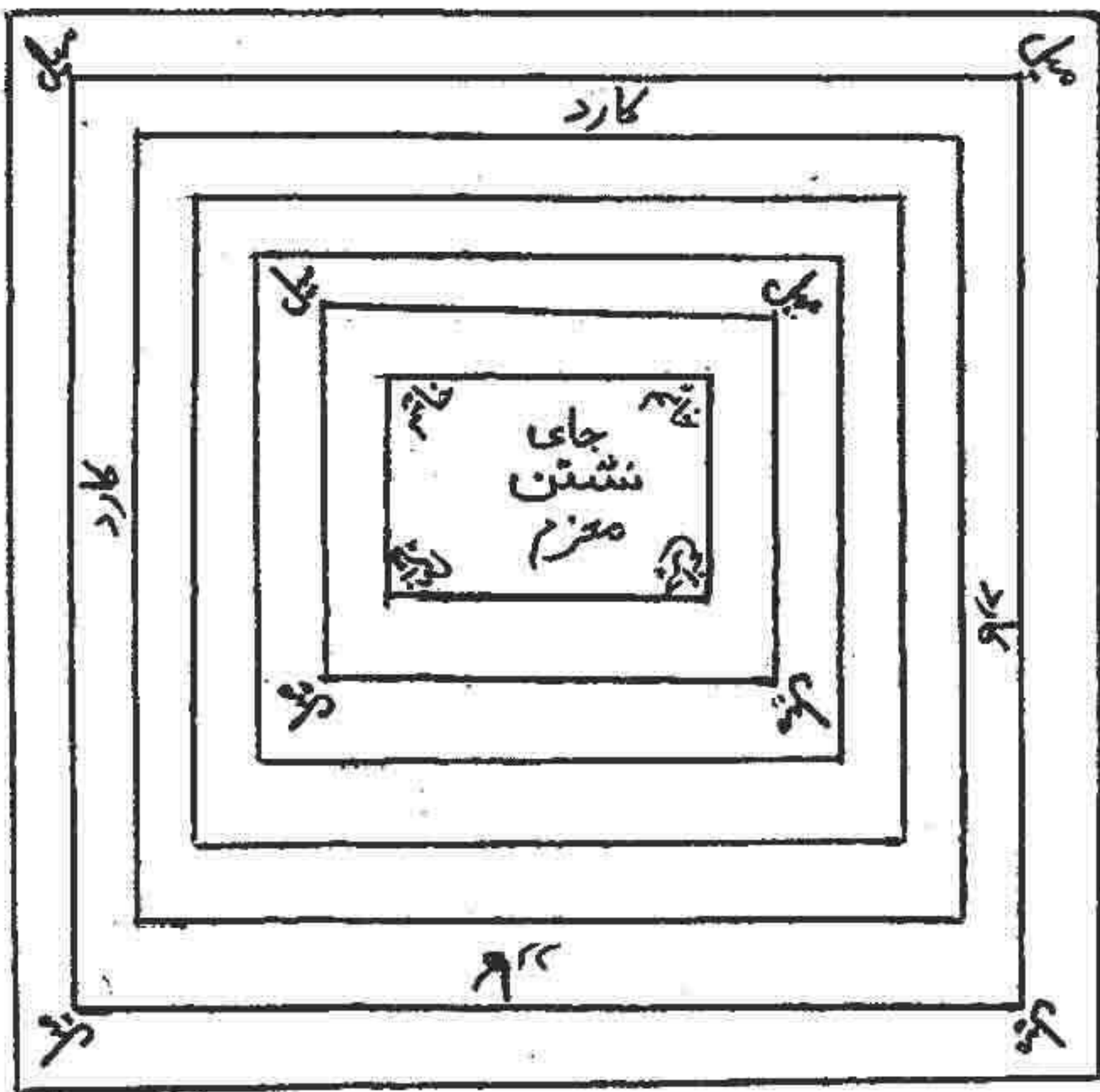
و هر چه بسیار از نقره بدرازی یک بدسکه برو نقش کن
 و آن روز که در مندلی خوانی در آمدن و آنرا در وقت

خواندن عزیمت و در آن که در مندل با ایستی را هم در دست
خود داری تا دلت قوی بود و نترسی و هر روز و هر شب چهار
رکعت بخوان کنی بیک سلام در هر رکعتی فاتحه الکتاب بکنار
و پس بکنار و قل او حی سکه بار بخوانی این بار سلام ده بعد
از این عزیمت خوان عزیمت را هزار و چهار صد و چهار و یکبار
باید خواند و در خواندن عزیمت را هم تحریر اشارت باید کرد
تا از مضرت و ترس دل تو ایمن باشد و چون از مندل بیرون
آئی این طلسم را بنویس و بر خود بپوش و برو که آئی هر
بار که از مندل بیرون آئی این طلسم را بنویسی و از
مندل برو آئی و طلسم اینست

زنهار طلسمات و در حقه
پنهان کنی چون سه ماه و
پست بگردن از حدت
عزیمت بگذر و هم همان
در چشم تو لعل و یا قوت و مروارید شود و هم جهان بدست
تو بر این طبقی شده باشد در رفتن ترا در راه همان و
همان بود و کوه حجاب نشود و این اسرار عظمت خوانست

جل جلاله در خواب بر شب بهشت را به پیوسته و روز را به پستی
و میوه های بهشت بخوری و بیماری و این ناکفستینیت
از برای آنکه این از اسرار خدا است عزوجل و چون جل
روز نزدیک شود به پند و پند اند که خدای عزوجل و
بر اچه دولتی داده است و تقرب بپارگاه الهی یافته
وزنده جاوید شده و جبار علم از نور فرشتگان فرود آید
شب جهل و بیکم و بر سر وی بد آرند و باران بهشتی بر سر وی
نثار کنند یعنی باران رحمت حق و بنده را دیگر عالم سفلی
الشفات نماید و در پر از نور بقدرت خدای عزوجل بوی آید
که با آن پرها بهشت تواند رفت و مقام پیغمبران تواند
دید و با ایشان صحبت تواند داشت چون برود آن مقام را
به پند و میوه بهشتی خوردن که در آرزوی هر که خورد
چند از خدای عزوجل خواهد و صد سال در عروسی و بقولی دوست
نسال در عروسی بیفزاید تا هم نور و خلق فرشتگان کرد
و بعد از آن چند وقت چنان شود از خوردن میوه های
بهشت که بوی بهشت از وی آید و هر که نظر کند و کسی کرد
بفرمان خدای عزوجل و پیش ازین تفسیر کردن حاجت

علماء و عقلا را معلوم کرد و دیگر حق سبحانه و تعالی و بر او قوت یافت
شیریدهد و آواز وی چون داود شود نسبت بخوش آواز آن
دنیا و بر سر سنگ و خاک که دست نهد یا بگیرد آن زو مغزنی شود
و یا قوت بر مانی کرد و لعل شود بقدرت خدای عزوجل و عجزیت
این را با احتیاط باید خواندن و در وقت خواندن دل را حاضر
باید داشت و چراغ نیز باید درین مدت حیوانی بنور آرد و عن
کنند یا از روغن گل بسوزانند بهتر بود درین عزیمت اسم اعظم
است البته و هر نوع نوبت که در جهانست اگر خواهی که یکی
جامه پاک در بوشی و در جای خالی بنشیند و این عزیمت را چهل
یکبار بخوانی و طلبسم را که در حق نگاه داری گفتیم یکی را
از آن برون آری و بر بیت آن نام پادشاه آن گروه که خواهی
روحانیان بود ضواه جنیدیان بود و خوار بود فی الحال کجا نماند
بیایند صغیر و کبر ایفان و در پیش تو چون بنده زلیل بایستند
و هر چه فرمائی بکنند و این عزیمت خواص بی نهایت دارد شانه
دست بود این مقدار کردم و عظیم معلول بود مختصر کردم تا عالمی
بدانند که چه مقدار ریخ کشیده ام و این عمل را با این مرتبه می بینم
معدل و عزیمت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَزَّمْتُ عَلَیْكُمْ بِاَمْرِ الْمَلٰٓئِكَةِ بِحَقِّ ذُرِّ
 دُیُوشِ وَطَلَعْمُوشِ فِیْفِیْطَاشِ حَکْمَدُنُو نَاطِرْ طَبِیُو ثَاهَلْمَد
 عُوْشَا عَلْطَبِیْنُو نَبَا قَرَهْدُ مُوْشِ ظَلْمَدُ عُوْشِ شَرْهَطَبِیْنَا
 عَطِطْلُوْشِ قَدْ هَبُوْشِ ظَلْمُوْشَا سَلْعَطُوْشَا بِاَطْطَعِنُوْشِ
 هَلْعَطُوْشِ اَجْبَدُ عُوْشِ بِاَجْبُرِیْلُ وَ بِاَمِیْکَاثِیْلُ وَ اِسْرَا فِیْلُ
 وَ عَزْرَاثِیْلُ دُرْدَاثِیْلُ جَبْهَاتِیْلُ کَلْمُ اَجْبِیْسُ اَجْبِیْتُوْشِ بِحَقِّ
 هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ بِاَرْحَمِّ اَرْحَمِ

تشیخ عبد الرحمان ملک جن از گفتار امام محمد سکاکی رحمه الله علیه
اگر خواهی که عبد الرحمن ملک جن را شیخ کنی بدانند وی پادشاه
پربالنت و در قاف مغربی باشند و بزرگ اصیل است
و سی هزار ملک در فرمان او است در جزیره می باشند
شهری هست که آنرا زخرم آباد گویند و نشیمن سلیمان است
و بدیع الجمال نام دختری بود بغایت خوب صورت و در آن
شهری باشد و وی دختر عبد القادر حنی بود و عبد القادر
آن پری بود که با عبد الرحمان هر دو آمدند در نظر رسول ص
و مسلمان شدند و این هر دو با هم خویش اند و هفت پسر دارد
عبد القادر و ششم پسر دارد عبد الرحمان و از برای هر پری شهری بنا
کرده است و زمین آن شهر از زر فروشی کرده است و خانها را
از نقره بنا کرده است و کوشکها را خشتی از زر و خشتی از نقره
بنا کرده اند و این بنای سلیمان است در شهری چهار صدی
کوشک است جمله دیوارها آن کوشکها را محوف کرده اند
دیوان حکم سلیمان و محفک و غیرا شهرت زعفران پر کرده اند
اما این پسران ایشان بغایت زاهد و عابد و مسلمان اند
و جمله علوم می دانند و سریع الاجابت اند و جمله حرا و معهود

ازین تسخیر حاصل میشود و بغایت خوبست و من این را بغایت آسان
کرده ام و حدت این تسخیر ناپیوسته و بگرد ز نهادم و تسخیر هر یکی را
جداگانه می بایست کرد و من جمله کردم و بیک عزیمت و بیک بخورد
کردم چنانکه درین بیعت بگرد ز عبد القادر و عبد الرحمان
جنی بردوی آیند با جمله پسران و خانم میدهند و جلا قارب
و لشکر و هر چه دارند جمله مسخر میشوند و لیکن برادر و بیک دارند
که دی ترساست و بان تسخیر پیشین که گفتیم بان ملک بزرگ
مسخر میشود و سیصد و چهار نوع علمی دانند که با گفتن در آن
غی آید هم رای آخوزند و کنند این تسخیر را بدان شهرستان
می برند و هر عیشی که در جهانست قوی کنی و در عهد هب ایشان
عیش جلالست یعنی شراب خوردن و با ایشان جمع کردن
بازن و مرد و از آدمی فرزندان می آرند و این عبد القادر
و عبد الرحمان جنی باری بغایت عظیم دوست میشوند و
عهد ایشان بغایت استوارست یعنی تا حرکت بر چند که
زند هباشی و هر کجا باشی و بر عزیمت که بخوانی بعد از
تسخیر دایم برقرار اول بر همان هفت بیعت اول می
باشند و دیگر هر کس که از برکت دیدار رسول صلی الله علیه و آله

و سلم اگر خواهی که تسبیح کنی خانه پاک بپسای کن و در آن خانه منزل کنش
 و پنج میل از پولاد و چهار کار در چهار رکن منزل فرود
 میاهارا نیز فرود بر و شب آدینه خون بکن از هر چه دست دهد
 و بخورات میسوز و دو بار پیش از منزل بیرون نیائی و بیرون
 باطهارت باید بودن و روزه دار باید بودن و صیوانی
 نشاید خوردن و با کسی صحبت نشاید داشتن و دایم بخور
 باید سوختن و بخورات اینست کنیز سیاه
 عکس روی سندروس عقل ازرق زفت پوست بر و
 زعفران برک سنجد و جوی از نار پیار و در رکن منزل فرود
 و بردی این طلسم را بر زر باید با نعت جوشی نقش کن و با برنج
 سپید بر آن خوب بپاویز و طلسم است

۱۱۹ ۱۱۹ ۱۱۹ ۱۱۹ ۱۱۹ ۱۱۹ ۱۱۹ ۱۱۹ ۱۱۹ ۱۱۹
 و غنیمت را در شبانه روزی
 سه هزار و شصت و یکبار باید
 خواندن و در هر روز در وقت

نماز کند در رکعت اول فاتحه یکبار و سوره قل او می گفت
 بار یک سلام و در شب نیز مثل آن و بخور میسوز چند تا
 خواهد و قل او می را بخواند چون شب بگذرد هم شود آوازهای

عظیم پیدا شود و مدد را ببرد و صفی را برسد و بران سپید
 شوند و در آید و اگر خواهی که هیچ همتی نباشد این طلسم را بر چهار رکس خانه
 کتبخ بکار و پولار و ازین ماهیم خوف در دل مدار و چون شب یکم یکم شود
 عظیم پیدا شود و در و دیوار خانه از جا برود و تختی پیدا شود و بران تخت عظیم
 نهاد و صنی نشیند باج و چهار تخت دیگر بپارند از زر و باقوت و بدان
 تختها بران وی نشیند با نیک و همت و بیچاره برین جمله بزرگ و ملوک در پیش
 و پس او باشند و تیغهای برهنه در پیش وی دارند و بهیبتی عظیم بیایند
 وزیر پیش تخت را بپارند و علم چشم و ن با بستند و بعد از آن بعد از
 حال جنی پیاید بآن سپرد و بآن تختهای چنین که گفتیم و نور خواندن کلام
 عیت با نسی هنوز ز زهار تری و از غریبت خواندن بنیادای و در زبان
 بسیار نگاه نکنی تا دلت نترسد و ایان همت اسلام دارند و گنگان
 باشند تا وقت صبح صبح بعد از تختها فرود آیند و در پیش مندل خود
 عزوجل بخود کنند و بگویند ای بنده خدای ترا چه حرارت کونی که مراد بدار
 نماست و عهد استواری شماست و قائم شما ایان در هم نظر کنند و
 حتم ایان خانها پرون آرند و بتورینند تو بیکران خانها را و در حق
 کن و ترسی باجم بگرو بروی این طلسم را هر کس در جانی بنده و ایان باشد
 تو چون اسیران باشند ایان ترا عذر خواه چندان خلعت و نثار بپارند

وی نیز بایستد با جمله چشم و روان و حجاب خود مثل که گفتیم ۷

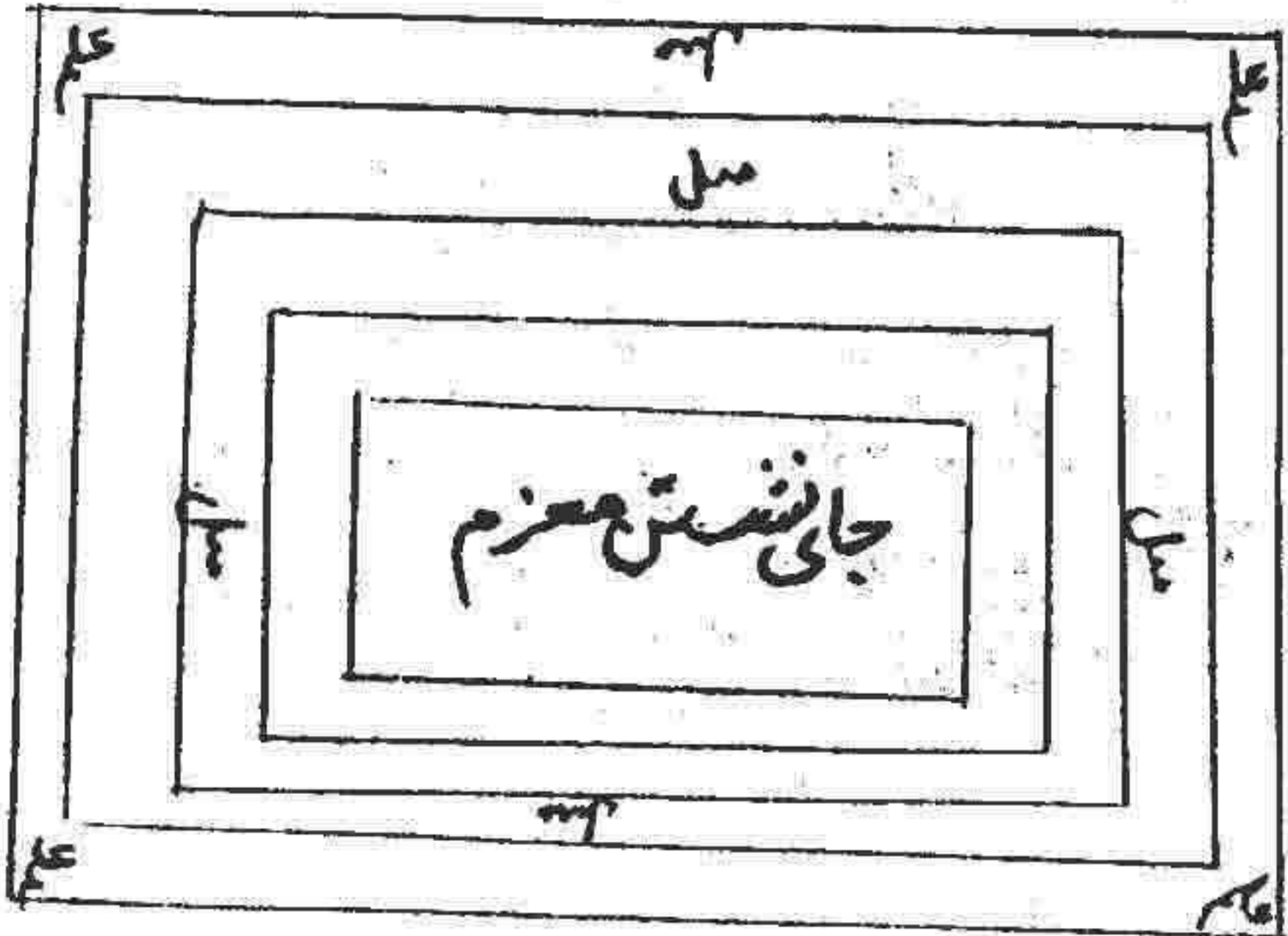
و دیگر

و بر سر تو فرود برزند که در وصف نکتی و بعد از آن جمله بنده تو باشند حکم خدای
 عزوجل و هر چه فرمائی بکنند و هر جا که کوئی بپسرنند و هر چه کوئی بپارند و هر که را
 خواستی از ملک جندی در پیش تو بگذارند و ایشان باز گردند و از آنست
 که ایست از باز گردانی تا از تو دل خوش گردند و هر روز یکبار جمله سلام تو
 بیایند و جمله علوم که کفینم ترا بیاموزند و الله اعلم ولی ما یم باید خواندن در وقت
 که از منزل بیرون می آئی اگر با طهارت باشد بر تیر و با این غریب جمله با زبانان
 که بزرگانند جمیع کتبها را بنمایند و از حسب و بعضی و کاشتن عسکر بر مدینه و
 یعنی شهرها و آمدن آیند با بصورتهای کونا کونی تشنه و بر آمدن حاجات

و عسکر را خواهی بیارند جمله و اگر خواهی در پیش تو بمانند و اگر خواهی

و بر او هر که در مدینه

و صورت منزل انفس



و عَزَمْتُكَ دَرِيْنَ سَجْرِ خَرَايْدَه مَيَسُورَا مَيَسُورَا
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ عَزَمْتُ عَلَيْكَ عَلٰى اٰخْوَانِكَ وَاِنَّا نَكْمُ بِحَقِّ طَهْرٍ
 نَابِتٍ عَهْرٍ طَوْرٍ نَبَاتٍ عَمَهُ زِيَاثٍ عَلُوْشَاتٍ عَلْمَشَهْرٍ وَاِنَّا
 طُوْطِيَاثٍ مَلَطَشُوْثٍ طُوْلَشِيْ عَهْوٍ ضَعُوْشٍ فُضْعُوْثٍ
 وَعَزَمْتُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ الْقَادِرِ الْحَبِيْبِ وَيَا عَبْدَ الرَّحْمٰنِ الْحَبِيْبِ بِحَقِّ
 هَذِهِ الْاَسْمَاءِ وَبِعِزَّةِ وَجْهِ اللّٰهِ الْعَظِيْمِ وَبِحَقِّ طَاعَتِ رُسُلِ
 اللّٰهِ الْكَرِيْمِ وَبِحُرْمَتِ هَذِهِ الْعَزِيْمَةِ اَجْبِبُوْنِيْ وَاَطِيعُوْنِيْ
 يَا مَلِكُ الْاَرْوَاحِ الزَّهَّادِ الْحَقِيْقِ يَا اِلٰهَ الْعَالَمِيْنَ وَيَا صَبِيْرَ
 النَّاصِرِيْنَ بِرُحْمَتِكَ يَا رَحْمَ الرَّاحِمِيْنَ

بیان تسخیر اس و زنبق

اگر خواهی که تسخیر اس و زنبق کنی باید که حیوانات آبی نخوری درین
 مدت تسخیر و از گرسنت مخفار و بز اخراز کنی و البته نخوری و دعوت
 نکنی در خانه که زن حایض باشد و دست نشا بد بر برده و بپرد از دره
 و مشغول نشود و باید که درین دعوت در چهار وقت دعوت کنی در

در صبح ناسنید شود و نزد بر آمدن آفتاب نایلد شود در وقت زوال
 تا آفتاب بگردد و در وقت فرود رفتن آفتاب تا تمام فرود در طرف
 آنست که حذر نماید کردن ازین دعوت که شمس می فرزند لو باشند یا ر حری
 که بغایت بد باشد و هر گاه که غریب از کرد و از سعور دعوت کند از برای حال ^{صاف}
 امید و هر گاه که مقارن شود غریب محوس دعوت کند از برای تسلیط و هر گاه که
 غیر متصل شود بسعور طلب کنی آنچه می خواهد از انواع صلاح ^{نسبت} و شرط است
 که درین دعوت از چهار کس زیاده حاضر نشوند و اگر یکی بهتر بود و نیکوترین
 جانی از برای این دعوت پیدا کند که این دعوت روحانیان جانی باید محوس
 و شرط چهارم آنست که مقارن بود یکی از ثوابت یا سیاره با جوزه برین اگر چه
 باشد عمل نیک بود و اگر مطلوب از نوع صلاح بود پس جهاد کند تا راس در جانی صالح
 بود و بار اس یکی از کواکب که موافق مطلوب بود یا اگر بیاید چنین باید که
 قمر سعور بود و در مقام خود بود اگر مطلوب از نوع فساد بود اولی آنست که
 قمر و زین در محوس بود یا در شعاع محوس بود
 و شرط پنجم آنست که دعوت کننده بان روحانیات باید که غیر اینها را دعوت
 نکند در حالت این دعوت از برای آنکه فساد آرد الیه این روحانیات و غیر این

رو مایه است و بدانکه در این از جوهر مشرقی است و فنیب از جوهر زحل است و هر ط
 ستم است این روحانیات زود اجابت میکنند دعوت با بسیار وقت دعوت
 اول اجابت می کنند مگر که حال اجابت بعد از وقتی حاصل میشود و این شرط است
 گفت که هر این عمل را کردم این ارواح اجابت کردند پس از دو سال و نظرم در صکونی
 این دعوت بدانکه در حقیقت آنکه کسی می خواهد این دعوت را واجب است طهارت پاک
 پوشیدن و نفس خود را پاک داشتن از چرک و غیر آن در خانه پاک دعوت کند و بخورد
 مرتب کردن از چهار چیز کنند عرو آشنه تیروز
 و اینها را پاکد بگردانند و بعد از آن بخانه در آید آنها و چهار حجر آماده کنند
 و در هر حجر از خاک بود و چهار خون آرسنه کند از برای هر یکی یک خون
 بس بنهد بر خون و بعد اغوش قدسی بزرگ بر سر و قدسی بر روغن کلور
 قدسی بر غسل و قدسی بر حجر و بنهد در پیلوی هر قدسی فرض بزرگ از آرد که خمیر
 کرده باشند برهای بشیر و جوز زیره و غسل و شکر و بعد از آن بنهد بر خون
 چراغ دانی که بود و بزرگ که کرده باشند چراغدان چهار فیتله و بنهد خون را بر
 چیزی که از زبان بلند تر سهل بلندی و بنهد بر طوی خون حمره که در وی
 آتش بود در برابر خون و بعد از آن از برای رسیدن ائوس خوانی سازد و بنهد

از آینه و غیر کند آن چراغ را از روغن
 رست و فیتله در آن چراغ خوان ۴۷

بر بالای آن خون چهار قرص که خیس کرده باشند با آب گرم و بر روغن کنجد و بخور
 مدقوق و بزیره و باید که قرصها بزرگ بود و بنهد بر روی قدحی بزرگ که یکی پر بود
 از روغن کنجد و یکی دیگر از روغن کاه و بنهد بر بالای این خون چراغ خدائی
 همچون اول که گفته شد و باید که روغن این چراغ روغن کنجد بود و بنهد این
 خوان را بر چیزی که از زمین سهل بلندتر بود و سپاراید این خوان را چیزی
 که سبز بود و از زمین روئیده بود یا غیر این و بنهد بر بالای این خوان
 حجره که در روی آتش بود بر طبق اول و بعد از آن بکند از برای هر بار آتش
 خوانی در سهلوی آن خون در یک صنف و بنهد بر بالای این خوانها چهار قرص
 که خیس کرده باشند بر روغن زیت و آب گرم و بزیره و بنهد بر بالای این قرصها
 قدح های بزرگ چهار که پر بود یکی از خرد یکی دیگر از روغن و دیگری از روغن زیت
 و یکی دیگر از غسل و بنهد این خوان را بر چیزی که سهل بلندتر بود از زمین و
 بنهد بر سهلوی این خون حجره که پر بود از آتش و بعد از آن بکند از برای هر بار آتش
 خوانی و بنهد بر بالای این خون چهار قرص که خیس کرده باشند بر روغن زیت و آب
 گرم و بزیره و بنهد بر بالای این قرصها قرصهای بزرگ چهار که پر بود یکی از خرد یکی از
 روغن و دیگری از روغن زیت و یکی دیگر از غسل و بنهد این خوانها را بر چیزی

و یکی دیگر از روغن
 صوز و قدحی دیگر
 از خیر و قدحی دیگر
 از غسل و اگر غسل
 بنود ۴

سهل بلند تر بود از زمین و بنهد بر پهلوی این خوان مجرّه که پر بود از آتش
 و بعد از آن بکند از برای در و مالیش خوانی و بنهد بر بالای این خوان چهار
 قرص که خمیر کرده باشند با آب گرا و بنهد بر بالای هر قرصی گوشت تازه بزرگ
 از گوشت گوسفند یا آهو و این گوشت باید که خام بود و بعد از آن بنهد بر
 میان این خوان قدحی بزرگ که در روی آن خم بود و در قدحی دیگر غسل ^{بود}
 و در قدحی دیگر روغن کاه بود و در قدحی دیگر خون آردی بود و بنهد بر ^{بالای}
 این خوان چراغذانی همچو او که گفته شد و باید که روغن چراغذان زین بود
 و بنهد این خوان را بر زمین سهل بلند تر و بنهد بر پهلوی این خوان مجرّه
 آتش هر جا که است که این خوانها را نهاده باشد برین همیات که گفته شد
 بخور بار اگر گفته شد آغاز کن مجرّه دیند آغوش و بعد از آن مجرّه هو مارا
 نیش و بعد از آن مجرّه ذرو مالیش و بنهد از در بر مجرّه بقدر آن خم
 که بانهشت برداری از آن بخورات و بعد از آن بخوان بناهای
 ایشان و مدح ایشان دعوتش اول دیند آغوش
 معرانیش هیوناش چهار ریش معدودش دعوتش
 ستانی دیند و نایش مازنوش جعیلا هشی ایدر مالیش

مُعَدَّرَاتِي رِعْوَاتِ سَمِيمِ هَرَمَارَانِي مَدْرُوهُاش
اَفْسُونِي عِنْدُوَرَاتِي سُنْدُوَرَاتِي رِعْوَاتِ تَهَامِ
زَرُوَالِي مَكَارَاتِي هِنْدُوَبَاتِي مَسْهَرَاتِي دَعَا
لِي عِنْفُونِي زَنِيْدَاعُوَشِي دَرِنْدَانُوَشِي خُرْمَارَاتِي
زَرُوَالِي بَعِيْدَاعُوَشِي بَطْرَالِي هِنْدُوَنَاتِي مَوْر
سَاتِي بَارِيُوَشِي مَهْرِنُوَشِي مَجْوَرِي نِمَاتِي
وَبِعَازِي بَكُوِيْدَاتِيهَا الْاَرْوَاحُ الرَّوْحَانِيَّةُ الْمُتَعَالِيَّةُ الَّذِي
هُمُ حِكْمَةُ الْكَلَمَاءِ وَفِطْنَةُ النُّطْنَاءِ وَعَبْنَةُ الْكَلَمَاءِ وَعِلْمُ
الْعُلَمَاءِ اَجِيْبُونِي وَانْثَرُونِي وَقَوْمُونِي بِتَدْبِيْرِكُمْ وَسَيِّدُونِي
بِحِكْمَتِكُمْ وَايْدُونِي بِتَقْوَتِكُمْ وَافْهَمُونِي مَالَا اَفْهَمُوْنِي وَمَعْنُونِي مَالَا اَعْلَمُوْنِي
وَاجْهَرُونِي مَالَا اَخْبَرَ عِنْدِي مِنْهُ وَاَرْفَعُوْا عَنِّي الْاَفَاتِ الْمَلْتَبِيَّةُ
بِالشَّرْحِ مِنَ الْجُهْلِ وَالنِّسَانِ وَالْفَسَادِ وَالضَّعْفِ حَتَّى تَلْحَقُونِي
بِرَأْسِ الْاَوْلِيَاءِ الَّذِيْنَ اَسْكَنْتُمْ قُلُوْبَهُمُ الْحِكْمَةَ وَالْفِطْنَةَ
وَالْعِلْمَ وَالنِّقْضَةَ وَالتَّبَيُّرَةَ وَايْقَارِ الْخَاطِرِ وَكَذَلِكَ فَاسْكِنُوْا
قَلْبِي هَذِهِ الْحِكْمَةَ وَلَا تُفَارِقُونِي وَبِكُوِيْدَاتِي كَلَامِ رَاجِهَارَاتِي